



مدرسه‌ای که گورستان شد

(قتل عام در میناب)

متن کامل

نویسنده: جرمی اسکاھیل - مرتضی حسین - رضا سیاح

مترجم: طه رادمنش



مدرسه‌ای که گورستان شد
(قتل عام در میناب)
"متن کامل"

نویسنده: جرمی اسکاهیل - مرتضی حسین - رضا سیاح
مترجم: طه رادمنش

توضیح مترجم

«من از میان آتش حرف می‌زنم. خون به زانو رسیده. که با که می‌جنگد و برای چه؟ جنگِ طریقت است یا شریعت است یا تیره و تبار؛ یا سودی ناچیزتر از خونِ کودکی؟ بر سرِ پیکره‌های بی‌جان راه می‌رویم که ما را عزیزترین کسان بودند؛ خواهری، یا برادری! مادری، یا پدری! شرم چشم از شرم شسته است و خرد دهن به یاهو گشوده! جنگجویان کورند و تیغ در کفِ هر خودکامه! بی‌زاری بیرق‌دارِ معرکه است و خشم تبیره‌زن! سخن پوچ است و واژگان با معنیِ خود بیگانه.»
بهرام بیضائی، تاراج‌نامه

جرمی اسکاهیل، مرتضی حسین و رضا سیاح، در گزارشی مستدل و تحقیقی و مفصل و جامع، جنایت جنگی ایالات متحدهٔ آمریکا در میناب، که منجر به ترور و قتل عام کودکان معصوم و بی‌گناه «مدرسهٔ شجرهٔ طیبه» شد را با تکیه بر اسناد و مدارک، مکتوب کرده‌اند. به‌روایت این گزارش، این جنایت جنگی از زمان جنگ ویتنام یکی از مرگبارترین و کشنده‌ترین حملات از سوی امپریالیسم آمریکا بوده است.

نویسندگان گزارش فارغ از بررسی اسناد و مدارک محکم، با رویکردِ میدانی و بهره‌گیری از مصاحبه با شاهدان، راویان، امدادگران، والدین، معلمان، صاحب‌نظران، حقوق‌دانان، کارشناسان امور نظامی-امنیتی و ... این جنایت جنگی را به پیوست تصاویر و نقاشی‌هایی از کودکان میناب، در حرفه‌ای‌ترین و دقیق‌ترین و بی‌طرفانه‌ترین شکل، شرح داده‌اند و روایت کرده‌اند.

می‌ماند ذکر یک نکته: بخش‌هایی از این گزارش هولناک و تکان‌دهنده و دلخراش، پیشتر از سوی برخی پلت‌فرم‌ها، به شکل خلاصه و بُریده بُریده، یا در قالب ترجمه فشرده و استفهامی (compressed)، ترجمه و منتشر شده بود. متنِ پیش رو، ترجمه کامل گزارش است، و مترجم کوچک‌ترین دخل و تصرفی در برگردانِ عبارات و عناوین به‌کاررفته در متن انجام نداده.

از برای دینی که بر گردنم بود و وظیفه‌ای که «باید» انجام می‌دادم
و پیشکش به مادری که مدرسه جگرگوشه‌اش تا ابد دیر شد و خودش یک شبه

پیر.

ط. ر.

مدرسه‌ای که گورستان شد: قتل عام در میناب

بمباران یک مدرسه در ایران و کشته شدن ۱۲۰ کودک، یکی از بدترین جنایات جنگی آمریکا از زمان ویتنام است. وبسایت Drop Site با بازماندگان، امدادگران، والدین و شاهدان درباره این جنایت صحبت کرد. این گزارش و آنچه در ادامه می‌خوانید، داستان آن‌هاست. صبح روز شنبه، ۲۸ فوریه (۹ اسفند ۱۴۰۴) مردم سراسر ایران روز خود را همچون هر روز دیگری آغاز کردند. یک هفته از ماه مبارک رمضان گذشته بود و مردم خود را برای هفته کاری و مدرسه آماده می‌کردند. والدین بچه‌ها را با عجله از خانه بیرون می‌بردند تا به مدرسه برسانند، در حالی که ترافیک صبحگاهی معروف، خیابان‌های تهران و سایر شهرها را پر کرده بود.

در شهر جنوبی میناب، معلم پیش‌دبستانی، حسنیه سالم، داشت آماده می‌شد تا از خانه بیرون برود. او به یاد می‌آورد: «مثل هر روز دیگری، ساعت ۷ بچه‌ام را آماده کردم. چون پسر کلاس پنجم است و همان مدرسه می‌رفت. یاسین را آماده کردم و به سمت مدرسه راه افتادیم. یاسین به مدرسه پسرانه رفت و من در پیش‌دبستانی، در کلاس خودم، ماندم.»

این هفتمین سال «سالم»، به عنوان معلم در مدرسه «شجره طیبه»، یک مدرسه خصوصی معتبر بود. او گفت: «طبقه بالا برای دخترها، و طبقه پایین برای پسرها بود. یک بخش هم برای پیش‌دبستانی وجود داشت. می‌توان گفت سه مدرسه آنجا بود. پیش‌دبستانی در همان ساختمان بود.» او ادامه داد: «دانش‌آموزانی از

همهٔ اقشار آنجا بودند؛ بچه‌هایی از خانواده‌های کارگری و فرهنگیان. ما همه نوع دانش‌آموز آنجا داشتیم.»

از جملهٔ دانش‌آموزان این مدرسه، فاطمه یزدان‌پناه ۶ ساله از روستای ماهیگیری گورزانگ، حدود هشت مایل دورتر از میناب بود. این روستا به خاطر بازار روزانه ماهی فروشی‌اش معروف است - یک مرکز پُر جنب و جوش و حیاتی، که ماهیگیران صید خود را از رودخانهٔ میناب و خلیج فارس، در آن بازار معامله می‌کنند. در گورزانگ یک مدرسهٔ دخترانه وجود دارد، اما پدر فاطمه، یعقوب یزدان‌پناه، استعدادِ شاعری در دخترش می‌دید و می‌خواست بهترین بسترِ آموزش ممکن را برای او فراهم کند.



فاطمه یزدان‌پناه (دانش‌آموز ۶ سالهٔ مدرسهٔ شجرهٔ طیبه، و پدرش، یعقوب.

یعقوب که خودش ادبیات فارسی تدریس می‌کند، به یاد می‌آورد: «من و مادرِ فاطمه متوجه هوش سرشار فاطمه شده بودیم. من خودم شاعرم. وقتی شعر می‌گفتم، شعر را ویرایش می‌کردم، شعر را تکرار می‌کردم و بازخوانی. فاطمه بعد از یک یا دو بار

شنیدن شعر، فوراً آن را حفظ می‌کرد. وقتی برایش داستانی تعریف می‌کردیم، هرگز داستان را فراموش نمی‌کرد و لحظه به لحظه، کلمه به کلمه آن را بازگو می‌کرد.» او ادامه داد: «می‌خواستم مدرسه‌ای پیدا کنم که نیازهای فاطمه و ذهن فعالش را برآورده کند. خودم چند مدرسه را بازدید کردم. مطمئناً شما هم همین کار را می‌کردید. هر پدر و مادری فرزندش را برای آینده‌ای روشن‌تر به مدرسه خوبی می‌برد.» او به یاد می‌آورد که با خود فکر کرد: «خدا را شکر، مدرسه شجره طیبه را پیدا کردم.»

آن صبح، یعقوب فاطمه را بوسید و خداحافظی کرد، سپس به سمت مدرسه محلی در گورزانگ که در آن تدریس می‌کرد، راه افتاد.

ایرانی‌ها شب قبل با این خبر به رختخواب رفته بودند که مذاکرات بین مقامات دولتی و دولت ترامپ با هدف جلوگیری از جنگ به خوبی پیش می‌رود و دور جدیدی از مذاکرات فنی به زودی در وین برگزار خواهد شد. وزیر امور خارجه عمان - واسطه و میانجی دیرینه مذاکرات هسته‌ای آمریکا و ایران - در واشنگتن بود، جایی که پس از دیدار با معاون رئیس جمهور، جی. دی ونس، اعلام کرد که مذاکرات اخیر میان دو طرف «پیشرفت قابل توجه، مهم و بی سابقه‌ای» داشته که می‌تواند راه را برای «توافقی شرافتمندانه» برای توقف تلاش آمریکا برای جنگ هموار کند.

پوریا عسکری، کارشناس برجسته حقوق بین الملل ایرانی، که به یاد می‌آورد آن صبح در ماشینش در مسیر رفتن به دانشگاهی که در آن تدریس می‌کند، گیر کرده بود، گفت: «ما نسبت به مذاکراتی که در جریان بود بسیار خوش بین بودیم. ما انتظار شروع جنگ را نداشتیم.»

در شجره طیبه در میناب، آن صبح، دختران کوچک در نمازخانه جمع شدند تا

روزی را گرامی بدارند که شیعیان سراسر جهان در آن سال‌روز، درگذشت ام‌البنین، همسر امام علی و مادر چهار شهید که در نبرد کربلا در سال ۶۸۰ میلادی جان باختند، را پاس می‌دارند.

پس از نماز، سالم برای دانش‌آموزانش یک «سفره صبحانه» پهن کرد - یک پارچه سنتی ایرانی که روی زمین گذاشته می‌شود تا غذا سرو شود. دختران کوچک پیش دبستانی هنوز به سن روزه‌گرفتن (تکلیف) در رمضان نرسیده بودند. چند درس خواندند و بعد، برای زنگ تفریح به حیاط مدرسه رفتند. حدود ساعت ۹:۳۰ صبح بود که سالم خبردار شد آمریکا و اسرائیل حمله به ایران را آغاز کرده‌اند.



حسینیه سالم، معلم مدرسه شجره طیه در کنار خواهرزاده‌اش.

مقامات محلی دستوری صادر کردند که مدارس دانش‌آموزان تعطیل شود و دانش‌آموزان به خانه فرستاده شوند. سالم و دیگر معلمان فوراً به والدین پیام دادند تا بیایند و بچه‌هایشان را ببرند. ایرانی‌ها تجربه مشابهی را در ژوئن سال قبل (جنگ ۱۲ روزه، ۲۳ خرداد تا ۳ تیر ۱۴۰۴) داشتند، زمانی که آمریکا و اسرائیل جنگی را که

به «جنگ ۱۲ روزه» معروف گشت، به راه انداختند. سالم گفت که احساس ترسِ شدیدی وجود نداشت. او گفت: «گفتند این‌ها شرایط جنگی ست و بهتر است بچه‌ها زودتر به خانه بروند. ما حتی یک لحظه هم فکر نکردیم یا تصور نکردیم که ممکن است بخواهند به مدرسه ما حمله کنند.» او ادامه داد: «با آرامش و آسودگی کامل، به خانواده‌ها زنگ می‌زدیم و می‌گفتم بیایند و بچه‌هایشان را ببرند.»

وقتی سالم و دیگر معلمان در حیاط مدرسه ایستاده بودند و دانش‌آموزان را به والدینشان تحویل می‌دادند، انفجاری مهیب و عظیم نه چندان دور از محوطهٔ مدرسه رخ داد. او به یاد می‌آورد: «در حالی که می‌آمدند بچه‌ها را ببرند - تعدادی از بچه‌ها رفته بودند و بعضی هنوز در مدرسه بودند - اول صدای انفجار را شنیدم.» سالم و پسرش یاسین به داخل مدرسه دویدند، جایی که بعضی از بچه‌های پیش‌دبستانی هنوز منتظر آمدن والدینشان بودند. انفجار شیشه‌ها را شکسته بود و تکه‌های شیشه روی فرشِ کف پخش شده بود.

سالم به یاد می‌آورد: «بچه‌ها پنج ساله بودند و تنها کاری که می‌کردند، فریادزدن بود: «خانم! خانم!» و گریه می‌کردند. به سمت بچه‌ها دویدم. فقط گفتم: «زیر میز بروید!» او ادامه داد: «فکر نمی‌کردم که به مدرسه حمله کنند. فقط فکر کردم جایی مورد اصابت قرار گرفته.» گفتم: «نترسید، بنشینید.»

بقیهٔ معلمان شروع کردند به گرفتن دانش‌آموزان و شتاب دادن آن‌ها به سمت ساختمان و داخل یک نمازخانه، برای پناه گرفتن.

وقتی سالم و دانش‌آموزانش زیر میزها جمع شده بودند، او صدای برخورد موشک‌ها به ساختمان را شنید. سالم گفت: «دو صدای هم‌زمان. هنوز در گوشم

هستند. پسر هم آن‌ها را توصیف می‌کند - «ووووش، بوم! ووووش، بوم!» - و بعد انفجاری بسیار نزدیک. او ادامه داد: «گچ پایین می‌ریخت، زمین می‌لرزید، و در آن لحظه فقط به دختران پیش دبستانی‌ام و پسر نگاه کردم و با خود گفتم: «تمام شد. الان زمانی ست که زیر آوار می‌رویم، الان فرو می‌ریزد.» او افزود: «بعد دیگر صدایی نبود. کلاس پُر از دود و غبار بود. به پسر گفتم: «یاسین، بدو در را باز کن. بیاید برویم بیرون!» بچه‌های پیش دبستانی‌ام کفش نداشتند، چون کلاس ما فرش بود. بچه‌ها را یکی یکی در بغلم گرفتم و بیرون بردم.»

هرج و مرج در سراسر محوطهٔ مدرسه به پا شده بود. معلمان و والدین مستأصل و درمانده. بچه‌هایی که جیغ می‌زدند. ساختمان در دود و غبار غرق شده بود، بتن فرو می‌ریخت، پنجره‌ها می‌شکستند. سالم نمی‌توانست بایستد تا به تمام جزئیات توجه کند. همه چیز آخرالزمانی بود. سالم گفت: «از در حیات پیش دبستانی بیرون آمدیم تا به خیابان اول رسیدیم. پشت سرم را نگاه کردم و دیدم دود و آتش از دفتر مدرسه بلند می‌شود. تنها چیزی که به بچه‌های پیش دبستانی گفتم این بود: «بچه‌ها، فقط جلوی خودتان را نگاه کنید. به عقب نگاه نکنید.»

وقتی امدادگران رسیدند، برخی با سالم و دانش‌آموزانش بیرونِ درِ مدرسه روبرو شدند. او فریاد زد: «به سمتِ مدرسه بدوید - به مدرسه حمله کردند! بچه‌ها زیر آوارند. بروید نجاتشان دهید!»

خبر شروع جنگ به سرعت در ایران پخش شد. اقامتگاه رهبر معظم انقلاب، علی خامنه‌ای (پیت رهبری) بمباران شده بود و پایگاه‌های نظامی سراسر کشور مورد اصابت موشک‌های آمریکا و اسرائیل قرار می‌گرفتند.

در گورز انگ، یعقوب در حال تدریس کلاسش بود، که یکی از همکارانش خبر اتفاقات را به او داد. وقتی داشت وسایلش را جمع می کرد تا برود، دوستی از بازار ماهی زنگ زد و گفت گزارش هایی وجود دارد که مدرسه ای در میناب در محله مهدی مورد اصابت قرار گرفته. او با فکر کردن به دخترش؛ فاطمه گفت: «دلم گفت مدرسه ای که درباره اش صحبت می کنند شجره طیه است. از خودم بی خود شدم.» او ادامه داد: «کلاس را ترک کردم، به خانه دویدم، ماشینم را برداشتم و با سرعت به سوی میناب رفتم. وقتی رسیدم، گفتم: «وای، نه!» فاجعه غیرقابل تصور رخ داده بود.»

یعقوب گفت: «دیگر مدرسه ای نمانده بود. دو سوم مدرسه، شاید بیشتر، نابود شده بود. دود از سراسر مدرسه بلند می شد. به آوار تبدیل شده بود. برای لحظه ای فکر کردم خوابم و کابوس می بینم.»



ساختمان نابود شده مدرسه شجره طیه.

آنچه آن روز رخ داد، در تاریخ به عنوان یکی از بدترین قتل‌عام‌های انجام‌شده توسط دولت آمریکا از زمان جنگ ویتنام ثبت خواهد شد. حملات هوایی مستقیم متعدد، از جمله با موشک‌های کروز تاماهاوک، به مدرسه‌ای که پُر از کودکان و معلمان بود، انجام گرفت. این حملات دست‌کم ۱۵۶ نفر را کشت؛ ۱۲۰ نفر از قربانیان کودک و ۲۶ نفر معلم بودند - همگی زن، از جمله یکی که باردار بود. در میان کشته‌شدگان والدینی هم بودند که برای بردن فرزندانشان آمده بودند.

سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، یک روز پس از بمباران در بیانیه‌ای اعلام کرد: «کشتن دانش‌آموزان در مکانی که به آموزش اختصاص دارد، نقض شدید قانون حمایتی است که حقوق بشردوستانه بین‌المللی برای مدارس قائل شده است.»

هلا رحیت، افسر حرفه‌ای خدمات خارجی آمریکا (USFSO)، که ۱۷ سال در وزارت امور خارجه، عمدتاً با تمرکز بر خاورمیانه، خدمت کرد و در سال ۲۰۲۴ استعفا داد، به یاد می‌آورد: «من کاملاً به وحشت افتادم. با دانستن و علم به توانمندی‌های ارتش ما، و دانستن اینکه بررسی اهداف چقدر دقیق است، به وحشت افتادم. چطور، چطور ممکن است این اتفاق افتاده باشد؟ چطور ممکن است این اتفاق در روز اول جنگ افتاده باشد؟»

«من روز قیامت را دیدم»

به گفته دولت ایران، از ساعت ۱۰:۴۵ تا ۱۱:۳۰ صبح، در مجموع ۹ موشک به مدرسه و منطقه اطراف آن اصابت کرد. شاهدان چندین حمله مجزای متمایز را در فاصله

زمانی ای کوتاه توصیف کردند. چهار موشک دیگر بین ساعت ۱ تا ۲ بعد از ظهر به منطقه اصابت کرد و یک درمانگاه پزشکی، و همچنین یک کارواش نزدیک و دیگر کسب و کارهای کوچک در یک منطقه تجاری کوچک نزدیک محوطه مدرسه را هدف قرار داد. امین حسین رحیمی، وزیر دادگستری ایران، در مصاحبه با Drop Site گفت: «این ها حملات دوضربه ای نبودند. بیشتر از آن بود. سه ضربه ای بودند.» او افزود: «نوع حمله، جدی ترین نوع جنایت جنگی بود که نشان دهنده قصد جنایت مستقیم و شنیع است.»

دکتر محدثه درویشی - روان شناسی متخصص در تروما - به فاصله یک ساعته در بندرعباس زندگی می کند، اما اصالتاً اهل میناب است. اندکی پس از شروع جنگ، آن صبح، تماس هایی از دوستان و همکارانش دریافت کرد. او به یاد می آورد: «این حادثه چنان فاجعه ای بود و چنان بزرگ و سهمگین، که همه جا شنیده شد. این طور نبود که یک نفر خاص به ما گفته باشد. یک بحران بود.» او ادامه داد: «همکارانم از میناب و استان های اطراف به من زنگ می زدند، هم روان شناسان و هم امدادگران مختلف، چون تخصص من در این حوزه است، بیشتر تماس ها از افرادی بود که می خواستند بدانند در میناب چه اتفاقی افتاده. «آیا درست است که آمریکا به مدرسه ای حمله کرده؟» برای همه معما بود که چرا چنین چیزی رخ داده. چرا یک مدرسه؟»

وقتی درویشی به محل می رفت، تیم های امداد از «جمعیت هلال احمر ایران» و آتش نشانی میناب به محوطه رسیدند. بخش هایی از مدرسه در آتش بود، در حالی که بخش های دیگر، به آوار و بتن فرو ریخته زیر ابرهای عظیم غبار تبدیل شده بود.

امدادگران صحنه‌ای آخرالزمانی از فریاد و دویدن، صورت‌ها و بدن‌های خونی، و والدینی که دیوانه‌وار در جستجوی فرزندانشان بودند را توصیف کردند.

مجید دادانیا از «تیم واکنش اضطراری هلال احمر» به یاد می‌آورد: «وقتی رسیدم، دیدم آنجا در محوطه مدرسه، کاملاً پوشیده از اعضای بدن کودکان بود - دانش‌آموزانی که فقط دست‌هایشان باقی مانده بود، پاهایشان، سرهایشان، انگشتانشان.» او ادامه داد: «من یخ کردم. نمی‌توانستم کار را شروع کنم. حتی با اینکه عضوی از تیم امداد بودم، دست و پاهایم بی‌حس شد، تا اینکه به خودم آمدم و شروع کردم به جمع‌آوری اعضای بدن شهدا - کودکانی که تکه‌تکه شده بودند.»

مهران ذاکری، رئیس آتش‌نشانی میناب، گفت: «در لحظات اولیه، به جهت ایمنی، ماسک و دستکش می‌پوشیدیم، اما بعد از یکی دو ساعت حتی نمی‌توانستیم از هیچ ماسک یا دستکشی استفاده کنیم، چون جان این کودکان عزیز برای ما چنان مهم بود که دستکش و ماسک دیگر اهمیتی نداشت.» او به یاد می‌آورد: «وقتی بقایای شهدا را بیرون می‌آوردیم، تکه‌هایی از مغز این دانش‌آموزان عزیز شهید زیر ناخن‌هایمان بود - مجبور بودیم مغزشان را از زیر ناخن‌هایمان بیرون بیاوریم.» او افزود: «روز بعد که رفتم دوش بگیرم، مجبور شدم ناخن‌هایم را کوتاه کنم، چون ماده مغزی به راحتی جدا نمی‌شد. لباس‌هایمان کاملاً پاره‌پاره شده بود و تکه‌هایی از بقایای دانش‌آموزان و معلمان به لباس‌هایمان چسبیده بود.»

آن صبح، احسان محسنی، مسئول هماهنگ‌کننده هلال احمر میناب، در

دفترش بود. کمتر از یک کیلومتر از مدرسه فاصله داشت. او در حال بررسی آخرین گزارش‌های خبری فوری بود که حملات اولیه جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران را شرح می‌داد، که انفجاری شدید در دوردست شنید. او به یاد می‌آورد: «ما خیلی خیلی نزدیک این مدرسه بودیم. از اتاقم به طبقه پایین رفته بودم تا ببینم چه اتفاقی افتاده، که ضربه دومی و چند ثانیه بعد، ضربه سومی رخ داد. در فاصله حدود ۵۳ یا ۵۴ ثانیه، سه ضربه داشتیم.» او ادامه داد: «متوجه شدم آنچه مورد حمله قرار گرفته، مدرسه شجره طیبه در میناب است. وقتی رسیدم، مدرسه نابود شده و در آتش و دود غرق بود. صحنه‌های بسیار وحشتناکی دیدیم.»

محسنی شرح داد که بدن کودکان را دید که به درختان پرتاب شده بودند، روی بتن خرد شده بودند - اندام‌های کوچک و بریده کودکان در اطراف پراکنده بود. او گفت: «من دردناک‌ترین صحنه را دیدم. ببینید، من چیزهای زیادی دیده‌ام. ۱۵ سال به عنوان امدادگر و عضو جمعیت هلال احمر کار کرده‌ام.» او ادامه داد: «همکارم به من نزدیک شد و سر یک دانش‌آموز جوان را در دست داشت.»

او افزود: «من روز قیامت را دیدم.»

وقتی تیم‌های امداد برای تخلیه بازماندگان از ساختمان و جستجو در آوار کار می‌کردند، والدین بیشتری رسیده بودند. محسنی گفت: «مادرها پیش من آمدند و گفتند: «دخترم در کلاس است.»؛ «پسرم در کلاس است. تو رو خدا، لطفاً پسرم را برابم بیاورید.» او ادامه داد: «ما نمی‌دانستیم چگونه به این خانواده‌ها پاسخ دهیم.

هر عضوی از بدن که از ساختمان بیرون آورده و به آمبولانس‌ها منتقل می‌شد، خانواده‌ها می‌دویدند تا ببینند چه کسی است.»

از جمله والدین حاضر در صحنه، یعقوب بود که دنبال فاطمه می‌گشت. او گفت: «مردم رفته‌رفته می‌آمدند و می‌آمدند تا کمک کنند، تا بچه‌ها را از زیر آوار بیرون بیاورند. همه ما آنجا منتظر بودیم. من - یک پدر ۳۲ ساله - منتظر بودم تا دخترم را از زیر آوار برایم بیاورند.» او ادامه داد: «عمق این فاجعه و اینکه چقدر برای ما سخت بود را تصور کنید.»

برای بیش از سه روز، تیم‌های جستجو و نجات ایران (ISART)، والدین و ساکنان محلی، شبانه‌روز با هم کار کردند تا اجساد را بازیابی و شناسایی و پیدا کنند. رمضان بود، پس با شکم خالی این کار را می‌کردند. هر فرد کوچک یا عضو بدنی که بازیابی می‌کردند، داستان خودش را داشت. پسری که فقط با جوراب‌هایش که تصویر شخصیت کارتونی باب اسفنجی روی آن گلدوزی شده بود، شناسایی شد. دخترهایی با کوله‌پشتی‌هایشان که هنوز به بدن‌های بی‌جان‌شان بسته بود. دادانیا از هلال احمر به یاد می‌آورد: «پدری با ما بود که تا ساعت چهار یا پنج شب در جستجوی دو فرزندش بود، تا اینکه انگشتانش دیگر از کار افتاد. انگشتانش خونی بود. ناخن‌هایش را از دست داده بود. در همان وضعیت، خوابش برد.» او ادامه داد: «پدری هم بود - ما چیزی برای دادن به او نداشتیم. تنها چیزی که [از فرزندش] باقی مانده بود، یک کیف مدرسه و کفش بود. پدر نشست و با کیف مدرسه و کفش صحبت می‌کرد. هیچ چیزی از فرزندش بازیابی نشده بود.»



پدری که در کنار کوله‌پشتی فرزندش، پس از ترور توسط آمریکا نشسته است.

اکثر کودکانی که پس از اصابت اولین موشک کروز به منطقه، با معلمان‌شان در نمازخانه پناه گرفته بودند، در حمله بعدی کشته شدند.

آتش‌نشان، محمد یزدان‌پناه گفت که برای بازیابی برخی از اجساد یا جستجوی بازماندگان، به تجهیزات حفاری بزرگ نیاز بود. او لحظه‌ای را به یاد آورد که یک بیل مکانیکی در حال جابجا کردن تخته‌های بزرگ بتن برای بازکردن فضا برای امدادگران

بود. او گفت: «لحظه‌ای که سطل بیل مکانیکی به بتن خورد، دختری چهار یا پنج ساله - نمی‌دانم پیش دبستانی بود یا نه - داخل سطل بود و از بالای جایی که بود، پشت مغز و جمجمه‌اش کاملاً جلوی من افتاد. من روی زمین بودم و او بالا بود.» او ادامه داد: «این واقعاً روی من تأثیر گذاشت. نمی‌توانستم اشک‌هایم را کنترل کنم. نشستم و زانو زدم. نمی‌توانستم بروم و او را بیرون بیاورم. یکی از همکارانم رفت و دختر کوچک را در بغل گرفت و پایین آورد. او را در کیسه حمل جسد گذاشتیم. من کیسه جسد را حمل می‌کردم، در حالی که گریه می‌کردم تا آن را در آمبولانسی که آنجا بود گذاشتم و او را بردند.»

دکتر درویشی سرانجام به مدرسه رسید و شروع به هماهنگی واکنش اضطراری سلامت روان کرد. او گفت: «ما هرگز نمی‌توانیم بپذیریم که این یک تصادف بود. یک تصادف نمی‌تواند این‌طور رخ دهد.» او ادامه داد: «ما مفهوم شهادت را داریم، اما بسیاری از مادران وقتی فرزندان شهیدشان را به جبهه فرستادند تا [در جنگ] بجنگند، توانستند با آن‌ها خدا حافظی کنند. روحیه و ذهنشان برای آنچه قرار بود رخ دهد، آماده بود. اما در اتاق درمان، مادری [از قربانیان میناب] برای من توصیف کرد که میان وعده فرزندش را آماده کرده و در کوله‌پشتی‌اش گذاشته، صورتش را بوسیده و به مدرسه فرستاده. آنچه به او بازگردانده شد، کوله‌پشتی فرزندش با یک ساندویچ نخورده بود.»

سیاست نهایت‌گشندگی

در پی حملات به میناب، دولت ترامپ سیلابی از اظهارات و توجیهات متناقض را

روانه کرد. مارکو روبریو، وزیر امور خارجه، در ۲ مارس گفت: «اگر آن حمله، از سمت ما بوده باشد، وزارت جنگ در مورد آن بررسی خواهد کرد.» او افزود: «ایالات متحده عمداً یک مدرسه را هدف قرار نمی دهد.» دنی دانون، سفیر اسرائیل در سازمان ملل، گفت که خود ایران مدرسه را بمباران کرده است. او گفت: «برخی گزارش ها نشان می دهد که در واقع حمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این مدرسه را هدف قرار داده است.» این حرف به سرعت توسط رئیس جمهور دونالد ترامپ پذیرفته شد.

ترامپ در ۷ مارس گفت: «به نظر من، بر اساس آنچه دیده ام، این کار ایران بوده.» او افزود: «ما فکر می کنیم ایران این کار را کرده، چون آن ها در بخش جنگی بسیار بی دقت هستند، هیچ دقتی ندارند. این کار ایران بوده.» ترامپ هیچ مدرکی برای ادعای خود ارائه نکرد.

Drop Site مجموعه عکسی با وضوح بالا از قطعات و اجزای موشک را که بازرسان ایرانی در صحنه حمله گرفته بودند، به دست آورد. ترور بال، تحلیلگر فنی تسلیحات در Armament Research Services، که تصاویر را بررسی کرد، گفت: «به نظر می رسد همه این ها، لاشه و بقایای موشک های تاماهاوک باشند.» بال تأیید کرد که کد CAGE - یک شناسه پنج حرفی که دولت آمریکا برای شناسایی شرکت ها و سازمان هایی که با وزارت دفاع معامله می کنند، استفاده می کند - متعلق به ریتون (RAYTHEON)، پیمانکار اصلی موشک تاماهاوک است. بال افزود: «تصاویر حداقل دو موتور توربوفن (TURBOFAN) مختلف را نشان می دهد، که نشانگر بقایای حداقل دو موشک تاماهاوک است.» او در ادامه گفت: «همجواری و نزدیکی بین همه ساختمان های مورد اصابت سبب می گردد تا بسیار محتمل باشد که

بقایای حملات مختلف، بسته به اینکه بقایا دقیقاً کجا پیدا شده‌اند، با هم مخلوط شده باشند. هر بقایایی که زیر آوار مدرسه دفن شده باشد، از مهماتی خواهد بود که به مدرسه اصابت کرده است.» در زیر، چند نمونه از بقایای موشک‌هایی که به مدرسه شجره طیبه اصابت کرد را مشاهده می‌کنید:











بال گفت: «موشک‌های تاماهاوک (TOMAHAWK) قابلیت سرگردانی دارند و توانایی تغییر مسیر در پرواز.» او به این احتمال اشاره می‌کرد که سوخت و مجرای تغذیهٔ دوربین‌های تعبیه‌شده در موشک باید به اپراتور امکان می‌داد اگر می‌دید مدرسه‌ای هدف قرار می‌گیرد، مسیر را تغییر دهد. او افزود: «موشک‌های تاماهاوک می‌توانند عکس بگیرند و داده ارسال کنند، اما مگر اینکه از قبل برنامه‌ریزی شده باشند که بعد از گرفتن عکس سرگردان باشند، زمانی برای انتخابِ هدفِ متفاوت وجود ندارد.»

وقتی شواهد ویدئویی و مستندات و مدارکِ عکاسی برای اولین بار نشان داد که یک موشک تاماهاوک آمریکایی در این حمله استفاده شده، ترامپ ادعا کرد: «تاماهاوک بسیار عمومی و رایج است. به کشورهای دیگر هم فروخته می‌شود.» و به دروغ ادعا کرد: «ایران هم تعدادی تاماهاوک دارد. و آرزو می‌کنند ای کاش بیشتر

داشتند.» در واقع، تنها پنج کشور موشک تاماهاوک دارند: آمریکا، بریتانیا، استرالیا، ژاپن و هلند.

روبیو و دیگر مقامات آمریکایی از پاسخ به سؤالات درباره ادعاهای ترامپ طفره رفتند و تکرار کردند که آمریکا هرگز عمداً غیرنظامیان را هدف قرار نمی دهد. پیت هگست، وزیر جنگ، اما همچنان اصرار می کرد و می گفت که در نهایت، ایران مسئول بمباران مدرسه است. او در ۱۰ مارس در یک نشست خبری گفت: «ملاها درمانده و دستپاچه هستند. همچون تروریست های بزدلی که از مدارس و بیمارستان ها موشک شلیک می کنند و عمداً بی گناهان را هدف قرار می دهند.» هرگز و هیچ گاه هیچ مدرکی ارائه نشد که نشان دهد حتی یک مهمات از مجاورت مدرسه میناب شلیک شده است.

وس برایانت، مشاور ارشد سابق هدف گیری در پنتاگون، که پیش تر به عنوان کنترل کننده هوایی تاکتیکی عملیات ویژه در شاخه نخبه جنگ های ویژه نیروی هوایی آمریکا (ESWBOTUAF) خدمت کرده بود، گفت: «تا به حال، هرگز این سطح از پروپاگاندا و اطلاعات نادرست و دروغین و دستکاری شده ای که منتشر می شود را در آمریکا ندیده ایم - حتی با دولت های فاسد قبلی که از زمان تأسیسمان داشته ایم، هیچ چیزی در آن سطح نبوده.» او ادامه داد: «این ها چیزهایی است که انتظار دارید کسی [از] رژیم ایران انجام دهد و بگوید. و متأسفانه، ما تقریباً از برخی جهات می بینیم که حقیقت بیشتری توسط رژیم [ایران] منتشر می شود تا از سوی خود ترامپ؛ وقتی صحبت از این حوادث می شود.»



وزیر جنگ آمریکا، پیت هگست، و دان کین، در حین حضور در کنفرانسی خبری دربارهٔ عملیات نظامی در ایران.

در ۱۲ مارس، نیویورک تایمز گزارش داد که «یک تحقیق نظامی در جریان مشخص کرده است که ایالات متحده مسئول حملهٔ مرگبار موشک تاماهاوک به یک مدرسهٔ ابتدایی ایرانی است.» تایمز با استناد به منابع مطلع از یافته‌های اولیه نوشت: «کدگذاری هدف» ارائه شده توسط آژانس اطلاعات دفاعی (DIA)، آژانس اطلاعات نظامی (MIA) که به توسعهٔ اهداف کمک می‌کند، ساختمان مدرسه را وقتی به فرماندهی مرکزی، همان ستاد نظامی نظارت‌کننده بر جنگ انتقال داد و اعلام کرد، به عنوان یک هدف نظامی برچسب‌گذاری کرده بود.»

روز بعد، هگست اعلام کرد که فرماندهی مرکزی آمریکا (سنتکام) یک تحقیق داخلی آغاز کرده است. او گفت: «در این درگیری، بین ما و ایران، تنها یک نهاد

وجود دارد که هرگز غیرنظامیان را هدف قرار نمی دهد، به معنای واقعی کلمه هرگز غیرنظامیان را هدف قرار نمی دهد.» او افزود: «ما تحقیق خواهیم کرد. به حقیقت خواهیم رسید و وقتی آن را یافتیم، به اشتراک خواهیم گذاشت.»

دریادار برد کوپر، فرمانده سنتکام، در ماه مه به کنگره گفت: «خود مدرسه روی یک پایگاه فعال موشک کروز سپاه پاسداران قرار دارد. این پیچیده تر از یک حمله معمولی است.»

برایانت گفت که هیچ نشانه ای ندیده که مدرسه روی یک تأسیسات یا پایگاه فعال موشکی قرار داشته باشد. او گفت: «شنیدن چنین بهانه ای از کسی مثل کوپر که باید بهتر از همه بداند، بسیار نگران کننده است، چون مهم نیست که مدرسه روی پایگاه باشد و یا حتی بسته نشده باشد، باز هم یک نهاد محافظت شده است.» برایانت که آخرین سمتش در پنتاگون در سال ۲۰۲۴ رئیس ارزیابی آسیب غیرنظامی برای وزارت دفاع (COCHADOD) بود، ادامه داد: «آن کودکان، همه آن غیرنظامیان، باز هم غیرنظامی و محافظت شده هستند، پس شنیدن چنین حرفی، واقعاً نفرت انگیز است. این حتی ترکش نبود که به مدرسه ای کنار هدف دیگری اصابت کرده باشد. این حمله عمداً و بسیار بسیار واضح و آشکارا هدف قرار گرفته شده بود. پس حداقل، چنین حرفی، توصیف سراسر غلط از یک هدف بود.»

در نشست سران گروه ۷ در فرانسه در ۱۷ ژوئن، خبرنگاری از ترامپ پرسید که آیا کسی برای حمله میناب پاسخگو خواهد بود. ترامپ به شوخی گفت: «در این وضعیت سؤال عجیبی است - ما درباره مدت ها پیش صحبت می کنیم.» او افزود: «هیچ کس عمداً این کار را نکرد. حدس می زنم باید درباره [ایران] بگویید:

«چه درباره هزاران سربازی که وقتی در ماشینشان را باز کردند، منفجر کردید؟ چه درباره هزاران نفری که توسط ایران کشته شدند؟» نه، اشتباهات رخ می‌دهد. جنگ کثیف است.» او به تحقیق داخلی در جریان اشاره کرد و ادعا نمود: «می‌توانم فردا گزارشی برایتان داشته باشم و ارائه دهم.» چنین گزارشی هیچ‌گاه ارائه نشد.

به گزارش بلومبرگ، که با بیش از دو دوجین مقام آمریکایی و منابع مطلع از تحقیق داخلی پنتاگون (IPP) صحبت کرد، مدرسه در ساعات اولیه جنگ در فهرست اهدافی قرار گرفت که باید مورد حمله قرار گیرد، زیرا به عنوان بخشی از یک تأسیسات دریایی سپاه پاسداران دسته‌بندی شده بود. منابع به بلومبرگ گفتند که «زنجیره کشتار» (KILL CHAIN) که به این حمله منجر شد، شامل ورودی‌ای (INPUT) از سیستم هوش مصنوعی Maven که توسط Palantir اداره می‌شود، بود. این گزارش مدعی شد که Maven علامت‌گذاری نکرد که این سایت اکنون یک مدرسه است، و هیچ پرسنلی که مسئول بررسی داده‌های هدف هوش مصنوعی بود نیز، این کار را نکرد. این گزارش گفت: «در درگیری‌های گذشته، تهیه فهرست اهداف پیشنهادی - کاری که شامل ارزیابی همسویی آن‌ها با اهداف عملیات است - ساعاتی طول می‌کشید تا کارکنان، آن را کامل کنند. پیش از حمله آمریکا به ایران، بخش زیادی از آن کار از طریق Maven تا چند دقیقه فشرده شد.»

هریسون مان، سرگرد سابق ارتش آمریکا و تحلیلگر اطلاعاتی آژانس اطلاعات دفاعی (DIA) گفت که احتمالاً بررسی استاندارد که باید قبل از شروع حملات انجام می‌شد، اجرا نشده؛ تا حدی به دلیل فشاری که بر تحلیلگران برای تولید بانک گسترده‌ای از اهداف برای اصابت پس از تصمیم سیاسی برای شروع جنگ وارد شد.

مان، که در مرکز خاورمیانه/آفریقا در DIA کار می کرد، گفت: «فرض کنید ۲۰۰۰۰ هدف بالقوه در ایران وجود دارد، تحلیل گران اندکی دارید که باید همه این امور را بررسی کنند، و در زمان عادی لزوماً همه این ۲۰۰۰۰ نقطه را بررسی نمی کنند تا مطمئن شوند به روز (UPDATED) هستند.» او ادامه داد: «ما نمی دانیم در چه نقطه ای به وزارت دفاع یا جامعه اطلاعاتی گفته شد که باید رسماً برای این عملیات آماده شوند. حتی اگر همه کسانی که قرار بود شروع به بررسی مجدد این اهداف کنند، اقدام می کردند، ممکن بود زمان کافی نداشته باشند تا همه آن اهداف را مجدداً بررسی کنند و مطمئن شوند این هدف، مدرسه ای نبوده که می شد در گوگل مپ پیدا کردش.»



ترامپ نشسته روبروی مانیتورهایی که لحظه به لحظه جنگ علیه ایران را رصد و پایش می کنند (۲ مارس ۲۰۲۶)

ترامپ به خود می‌بالید که توانایی‌های نظارتی آمریکا چنان پیشرفته است که ماهواره‌هایش می‌توانند نشان‌های نام کارمندان ایرانی را که وارد تأسیسات هسته‌ای می‌شوند، بخوانند. ترامپ در ماه مه، با غرور به فاکس نیوز گفت: «ما می‌توانیم نام یک شخص را بخوانیم. اگر نامش محمد یا اسم دیگری باشد - و بیشترشان محمد هستند، می‌توانید تقریباً ۵۰٪ را درست حدس بزنید که نامشان محمد است - می‌توانیم نامش را از فضا روی نشان بخوانیم.»

رحیمی، وزیر دادگستری، گفت: «این رئیس‌جمهور ایالات متحده - به مصاحبه‌هایش نگاه کنید. او می‌گوید ما ابزارهایی داریم، دوربین‌هایی داریم که می‌توانند پلاک ماشین‌ها را در تهران بخوانند. او حتی نام محمد را ذکر کرد.» او ادامه داد: «چگونه ممکن است کشوری که تا این حد مجهز و پیشرفته است - و ما می‌پذیریم که ایالات متحده توانایی‌ها و تجهیزات پیشرفته دارد - چگونه ممکن است بگوید نمی‌دانسته که اینجا مدرسه‌ای وجود دارد؟ بیش از ده سال است که اینجا مدرسه است.»

رحریت، دیپلمات سابق آمریکایی که در دوران رؤسای جمهور جورج دبلیو بوش، باراک اوباما، ترامپ و جو بایدن خدمت کرد، گفت: روایتی که درباره این حمله ساخته و پرداخته شده، این است که مدرسه آسیب‌جانی در یک عملیات نظامی مشروع با هدف از بین بردن یک تأسیسات موشکی کلیدی سپاه بوده است. او گفت: این توضیح و ادعا، واجد بررسی شدید است.

همچنین اضافه کرد: «این پیچیده نیست. روشی که حملات به واسطه آن تأیید می‌شوند - به‌ویژه حملاتی با این وسعت و شدت، و با این اهمیت، در

روز اول جنگ - و زنجیره فرماندهی که طی می‌کند، نه فقط بالاوپایین، بلکه پهلویه پهلوی از نظر بین‌سازمانی، لایه‌های بسیار زیادی دارد. عظیم است.» او ادامه داد: «ساختار واضحی جهت نحوه انجام اهداف وجود دارد و تحقیق پیچیده نیست تا زمانی که اراده سیاسی وجود داشته باشد. اما واضحاً هیچ اراده سیاسی برای انجام واقعی یک تحقیق وجود ندارد. اراده سیاسی برای سرپوش گذاشتن وجود دارد.»

برایانت، که به رهبری عملیات هدف‌گیری آمریکا علیه داعش در عراق و سوریه کمک کرد، گفت که مدرکی ندیده که آمریکا آگاهانه یک مدرسه فعال (باز) را بمباران کرده باشد. او گفت: «من بسیار بسیار شگفت‌زده خواهم شد - اما حدس می‌زنم حتی بیشتر به وحشت خواهم افتاد و خشمگین خواهم شد - اگر هرگز بفهمم که یک تیم هدف‌گیری، یک فرماندهی مرکزی واقعاً می‌دانست اینجا مدرسه‌ای پُر از کودکان و معلمان است و تصمیم به هدف قرار دادن آن گرفته است.» حتی اگر فکر می‌کردند بمباران مدرسه یک هدف نظامی را محقق می‌کند. او افزود: «این یک تصمیم تناسب‌سنجی از سنخ و جنس تصمیمات ارتش اسرائیل است.»

بر اساس دانش و آگاهی و تجربه برایانت از رویه‌های هدف‌گیری و درک او از تغییرات ایجادشده تحت مدیریت هگست در پنتاگون، او معتقد است که ارتش احتمالاً بررسی استاندارد هدف را دور زده و توجهی نکرده، به نقشه‌های قدیمی تکیه کرده و، بررسی‌های اساسی با هدف ارزیابی تأثیر بالقوه غیرنظامی بمباران اهداف خاص را نادیده گرفته، یا حذف کرده است.



ترامپ در کنار وزیر جنگ آمریکا، پیت هگست، در مجاور هواپیمای ویژه ریاست جمهوری آمریکا در دُور.

هگست در اوایل تصدی خود در مقام وزیر جنگ در سال ۲۰۲۵، مرکز حفاظت از غیرنظامیان در پنتاگون - جایی که برایت کار می‌کرد - را منحل کرد و سیاست «نهایت کُشنده‌گی، نه قانونی بودن بی‌رمق» را اعلام کرد. دولت ترامپ موضع عمومی و داخلی اتخاذ کرده که محدودیت‌های کشتن غیرنظامیان را به شدت کاهش داده است، و ترامپ بارها قصد آمریکا برای بمباران سایت‌های غیرنظامی را اعلام کرده. برایت گفت: «من فکر می‌کنم این‌ها همه با هم غرق می‌شوند. و سپس، البته، این لفاظی نه فقط از سمت هگست، بلکه به‌ویژه از سوی خود ترامپ درباره نابودی یک تمدن کامل، همه این‌ها در فرهنگ فیلتر می‌شود و حذف.» او ادعا کرد که این عوامل، همراه با انگیزه اصابت به تعداد بی‌سابقه‌ای از سایت‌ها در ایران در مدت

زمان کوتاه - پنتاگون به اصابت به بیش از ۱۰۰۰ هدف در ۲۴ ساعتِ اولِ جنگ ایران بالید - شرایط را برای حملهٔ میناب ایجاد کرد.

برایانت گفت: «آمریکا قصد داشت آن تأسیسات، آن مدرسه را هدف قرار دهد، اما بر اساس غفلت و بی‌پروایی خودش، در آن زمان نمی‌دانست که چیست. و هیچ عذری وجود ندارد. این مسئله مه جنگ (اصطلاحی که از سوی نظامیان برای اشاره به ناآگاهی و نداشتن اطلاعات کافی برای حمله به اهداف استعمال می‌شود) نیست. این بسیار ابتدایی است و از الزاماتِ اولیه است. ما زمان زیادی برای آماده‌سازی این اهداف داشتیم.» او افزود: «برای من باورنکردنی است که همهٔ این داده‌ها را که بیش از ۱۰ سال قدیمی بود گرفتند، و هیچ‌کدام دوباره بررسی و دوباره اعتبارسنجی نشد. انجام این کار زمان زیادی نمی‌برد.» او ادامه داد: «هر بار که به آن نگاه می‌کنم، فقط به‌طور باورنکردنی، بسیار باورنکردنی ذهنم را مبهوت می‌کند. من هرگز در تمام بیست و اندی سالِ انجامِ هدف‌گیریِ خودم، چیزی شبیه به این ندیده‌ام. اما فکر می‌کنم این موضوع نشان‌دهندهٔ تغییر رویه و فرهنگی‌ست که هگست ایجاد کرده.»

یک مأموریت و بررسیِ حقیقت‌یابی سازمان ملل نتیجه گرفت که «ساختمان مدرسه، نقطهٔ اصابتِ مورد نظر بوده و آسیب ناشی از حملهٔ نادرست یا آسیب جانبی ناشی از حمله به مجموعهٔ مجاور سپاه پاسداران نبوده است» و افزود: «هیچ اطلاعاتی نشان نمی‌دهد که مدرسه برای اهداف نظامی استفاده شده است.»

رحریت گفت که این حمله او را آشفته کرده و برایش دشوار است بفهمد چگونه چنین اشتباه فاجعه‌باری می‌تواند رخ دهد. او با اشاره به توانایی‌های نظارتی

گسترده‌ای که آمریکا قبل از حملات هوایی به کار می‌گیرد، و این واقعیت که حیاط مدرسه در زمان حمله پُر از کودکان، معلمان و والدین بود، گفت سؤالات گزنده‌ای درباره قصد و نیت پشت آن دارد.

رحریت گفت: «هیچ راهی برای گفتن اینکه این نوعی خطا بوده وجود ندارد. یا می‌گویید ارتش آمریکای ما کاملاً بی‌کفایت است، که با وجود لایه‌های متعدد بررسی، همه خراب کردند - یا چیز بسیار بسیار شومی درباره این حمله وجود داشت.»

اما برایانت گفت ممکن است ارتش به‌طور مداوم سایت میناب را در زمان واقعی پیش از حمله رصد نکرده باشد، چون آمریکا هنوز «برتری هوایی» برای پرواز پهپادها یا دیگر هواپیماهای نظارتی بالای هر هدف در مراحل اولیه جنگ را ایجاد نکرده بود. حجم حملات در ساعات اولیه بمباران به این معنا بود که بسیاری از حملات عملاً بر پایه خلبان خودکار انجام شد.

با این حال، برایانت گفت: ارتش باید آخرین تصاویر ماهواره‌ای و اطلاعاتی را درباره هر هدفی که قصد اصابت به آن را داشت، قبل از شروع جنگ جمع‌آوری می‌کرد. تصاویر ماهواره‌ای گرفته شده در اواخر ۲۰۲۵ - دو ماه قبل از حمله - کودکانِ ایستاده در حیاط مدرسه و زمین فوتبال را نشان می‌داد. برایانت افزود: سنتکام همچنین موظف بود هر هدف را بررسی کند و رویه‌های نظارتی تعیین شده را قبل از چراغ سبز دادن دنبال کند. او گفت: «می‌توانید [حملات] را بدون چشم بالای سر (نظارت) انجام دهید، اما باز هم موظف هستید همه آن معیارهایی که در دکترین و سیاست هدف‌گیری ما وجود دارد را برآورد کنید. یکی از آن‌ها، توصیف واقعی

و بررسی هر هدف و سپس - تا حد امکان نزدیک به زمان واقعی - ارزیابی ریسک است. این به معنای توصیف محیط غیرنظامی و الگوی زندگی و زیست در منطقه، و ارزیابی آسیب جانبی است.» او ادامه داد: «هیچ کدام از این ها انجام نشد. و راه های دیگری برای انجام این کار وجود دارد. راه دیگر یک جستجوی پنج ثانیه ای گوگل از آن منطقه است.»

دکتر هلیه دوطاقي، محقق حقوق بین الملل و اقتصاد سیاسی در دانشگاه تهران، گفت توضیح گزارش شده پنتاگون برای این حمله به مأموریتی خدمت می کند که هدفش «مبهم کردن ماهیت حمله با تقلیل آن به نقشه های قدیمی، خطاها و اشتباهات و شکست های هوش مصنوعی، یا کوتاهی های بُروکراتیک و سازمانی است.»

دوطاقي گفت: «خطای انسانی ممکن است یک اشتباه منفرد را توضیح دهد، اما نمی تواند به طور کافی حمله مکرر به همان منطقه را چند ساعت پس از حمله اولیه توضیح دهد.»

او افزود: «آنچه به ویژه درباره این چارچوب بندی نگران کننده است، این است که از ما می خواهد این حادثه را به صورت منفک و مجزا و منزوی، جدا از تاریخ طولانی جنگ هایی که در آن، مدارس، بیمارستان ها، مکان های مذهبی، روزنامه نگاران و دیگر فضا های غیرنظامی بارها هدف قرار گرفته اند، در نظر بگیریم. حافظه تاریخی اینجا مهم است.» او ادامه داد: «ما اظهارات مقامات آمریکایی را به یاد می آوریم که به ایرانیان هشدار می دادند کسانی که می خواهند زنده بمانند، باید بروند. و ما البته در غزه شاهد عادی سازی حملات به زیرساخت های غیرنظامی در مقیاسی

بوده‌ایم که سطح تحمل عمومی برای نقض حقوق بشر دوستانه بین‌المللی را عمیقاً تغییر داده است.»

اگر آمریکا در نهایت ادعا کند که حمله میناب یک «اشتباه» ناشی از اطلاعات قدیمی و خطای انسانی بوده، کارشناسان حقوق بین‌الملل می‌گویند، این باز هم آمریکا را از مسئولیت جنایت جنگی مبرا نمی‌کند.

رید برودی (REED BRODY)، وکیل حقوق بشر و دادستان جنایات جنگی بین‌المللی، گفت: «کنوانسیون‌های ژنو از کسانی که حمله را برنامه‌ریزی می‌کنند می‌خواهد «همه کارهای امکان‌پذیر» را برای تأیید اینکه اهداف مورد حمله نه غیرنظامی هستند، و نه اشیاء غیرنظامی، انجام دهند؛ همه احتیاط‌های امکان‌پذیر را در انتخاب ابزار و روش‌های حمله اتخاذ کنند؛ و از حملاتی که انتظار می‌رود تلفات غیرنظامی بیش از حد ایجاد سازد، خودداری کنند. این تعهد کمینه مستلزم آن است که داده‌های هدف به‌طور معقول به‌روز باشند.» برودی افزود: «ایالات متحده آشکارا در انجام همه کارهای امکان‌پذیر برای تأیید اینکه ساختمان مورد حمله یک هدف نظامی بوده، نه یک مدرسه محافظت‌شده، کوتاهی کرده است.» او ادامه داد: «این نتیجه یک شکست سیستماتیک توسط دولت ایالات متحده بود، که جنگی غیرقانونی از روی انتخاب را بدون برنامه‌ریزی مناسب یا نظارت قانونی کافی آغاز کرد. این نشان‌دهنده الگوی گسترده‌تری از تخریب مکانیسم‌های بررسی تلفات غیرنظامی است، که باید این حمله را قبل از اجرا به‌عنوان غیرقانونی علامت‌گذاری می‌کردند.»

مان گفت: «دولت و هگست کاملاً روشن کرده‌اند که آن‌ها واقعاً به تلفات

غیرنظامی اهمیت نمی دهند. این ممکن است در کارزارهای بمباران قبلی که پیش از دولت ترامپ بودند هم صادق بوده باشد، اما حتی بیشتر از گذشته این طور است، و آن ها روشن کرده اند که سربازان نیازی به نگرانی درباره عواقب ندارند.» او ادامه داد: «هیچ رمزی درباره اینکه آن موشک ها به چه مختصات اصابت کردند، وجود ندارد و، این سؤال در روز حملات قابل پاسخ بود. تنها راهی که ناآگاهی سنتکام را توجیه کند، این است که آن ها انتخاب می کنند که آگاهانه نادان باشند.»



داخل یکی از کلاس های مدرسه ویران شده شجره طیه.

بسیاری از مردم در ایران معتقدند بمباران مدرسه میناب عمدی بوده، یک حمله عمدی، با هدف ایجاد وحشت و ارسال این پیام که «رژیم» نمی تواند از مردم محافظت کند و هیچ هدفی خارج از محدوده نیست، تا زمانی که در قدرت بماند.

دوطاقی، که پس از بمباران به میناب سفر کرد و مصاحبه‌های گسترده‌ای با بازماندگان و خانواده‌ها انجام داد، گفت: «از همان ساعات اول، حملات با سطح فوق‌العاده‌ای از شوک مشخص می‌شد - و نه فقط میناب: امحای رهبری سیاسی، از جمله ترور آیت‌الله خامنه‌ای و اعضای خانواده و کارکنانش، و سپس کشتار جمعی کودکان در میناب، و همچنین هدف قرار دادن یک درمانگاه پزشکی در همان شهر، همه در یک روز. اهمیت سیاسی این توالی در ظرفیت آن برای ایجاد بحران عمیق روحیه جمعی نهفته است.» او افزود: «اینجاست که منطق شوک و وحشت، به نظر من، وارد بازی می‌شود. هدف چنین استراتژی‌ای محدود به نابودی اهداف نظامی یا دولتی نیست؛ می‌خواهد به یک جامعه کامل منتقل کند که هیچ فضایی امن نیست، که دولت قادر به محافظت از مردمان و جمعیتش نیست، و اینکه مقاومت بیهوده است.» او ادامه داد: «کشتن کودکان به‌ویژه ذیل این منطق ویرانگر است، زیرا به بنیادهای عاطفی و نمادینی حمله می‌کند که جامعه از طریق آن‌ها خود را بازتولید می‌کند. کودک فقط قربانی جنگ نیست، بلکه نماد سیاسی شکست ادعایی دولت در محافظت از آینده‌اش است.»

سالم، معلم پیش‌دبستانی، کارشناس حقوقی یا مقام دولتی نیست، اما سؤالاتش بازتاب سؤالاتی است که چنین افرادی می‌پرسند. او پرسید: «گفتند یک پایگاه موشکی بود. اگر می‌خواستید به آن حمله کنید، می‌توانستید شب حمله کنید. چرا در زمانی حمله کردید که بچه‌ها در مدرسه بودند؟» او ادامه داد: «در مدرسه چه دیدید؟ از چه می‌ترسیدید؟ از بچه‌ها می‌ترسیدید؟ یک مدرسه جز کیف، کتاب و دفتر چه دارد؟ موشک‌های بچه‌های ما از کاغذ ساخته شده بود.»

«فرزندانِ ما پژمرده شده‌اند»

شهر میناب در استان هرمزگان، در جنوب ایران، در موقعیت استراتژیکی قرار دارد. این شهر که دقیقاً بالای باریک‌ترین گلوگاه تنگه هرمز، روبروی شبه جزیره مسندم عمان قرار دارد، مدت‌ها به عنوان یک مرکز تجاری مهم، و همچنین خانه نیروهای نظامی ایرانی که وظیفه نظارت و تأمین امنیت این آبراه حیاتی را به عهده دارند، عمل کرده است.

دکتر محمد مورخ، رئیس بیمارستان حضرت ابوالفضل، تأسیسات پزشکی اصلی منطقه، گفت: «میناب یکی از تاریخی‌ترین و قدیمی‌ترین شهرهای استان هرمزگان است. اگر سفرنامه مارکوپولو را مطالعه کنید، او از بندری مرتبط با میناب نام می‌برد. او از این مسیر از خلیج فارس عبور کرد.» او ادامه داد: «مردم اینجا بیشتر کشاورز هستند. همچنین اینجا یک منطقه ساحلی است. اگر با مردم ملاقات کنید، بسیاری کارهای مرتبط با ماهیگیری انجام می‌دهند. آن‌ها بسیار مهربان، ساده و افراد بسیار خوبی هستند.»

بیش از یک دهه پیش، محوطه‌ای که در نهایت مدرسه دخترانه شجره طیبه را در خود جای داد، بخشی از یک مجموعه بود که شامل پادگان‌هایی برای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (IRGC) بود. اما در سال ۲۰۱۴، این منطقه بازسازی و برای استفاده غیرنظامی تعیین شد، و سپاه یک بخش را برای یک ساختمان اداری حفظ کرد. دفتر استاندار هرمزگان در بیانیه‌ای به Drop Site News گفت: «تصمیم گرفته شد که مجموعه این سایت نظامی به فعالیت‌های غیرنظامی اختصاص یابد و توسط ارتش تخلیه شود.» این بیانیه گفت که تنها حضور باقی‌مانده سپاه در مجاورت عمومی، ستاد

اداری نیروی دریایی آن بود. این بیانیه افزود: «این فرآیند در بخش‌های مختلف مجموعه بزرگ در سال ۲۰۱۴ با تأسیس یک مدرسه و یک درمانگاه آغاز شد، و بخش‌هایی از سایت نظامی سابق به این کاربردهای غیرنظامی بازتخصیص یافت. مدرسه و درمانگاه به عنوان نهادهای کاملاً جداگانه شروع به فعالیت کردند.» این بیانیه افزود که مدرسه «مجوز تأسیس خود را در سال ۲۰۱۵ دریافت کرد و از آن سال به طور رسمی و عمومی فعالیت کرده است.» مقامات هرمزگان دو سند اداری داخلی را به Drop Site ارائه دادند که ثبت رسمی مدارس پسرانه و دخترانه در این سایت را رسمی می‌کرد.

دیوارهای بزرگی برای جداکردن مدرسه از هر ساختمان دیگری ساخته شد، و این مدرسه دارای ورودی‌ها و خروجی‌های دروازه‌دار خود در منطقه‌ای گسترده‌تر بود که شامل مغازه‌ها و کسب‌وکارهای کوچک می‌شد. تأسیسات اداری سپاه اولین هدفی بود که صبح ۲۸ فوریه مورد اصابت قرار گرفت، چند صد متر دورتر از مدرسه. دفتر استاندار گفت که: سپاه آن دفتر را در سال ۲۰۲۵ (۱۴۰۴)، پس از حملات اسرائیل و آمریکا به ایران، معروف به جنگ ۱۲ روزه، تخلیه کرده بود، و هیچ پرسنلی در زمان حملات میناب حضور نداشت. سپاه یک تأسیسات فعال و علناً شناسایی شده خود را بیش از یک مایل دورتر از مدرسه داشت، اما آن سایت در ساعات اولیه جنگ هدف قرار نگرفت.

وقتی آمریکا مدرسه و دیگر ساختمان‌ها را بمباران کرد، هیچ انفجار ثانویه‌ای که اگر موشک‌ها به یک انبار سلاح اصابت کرده بودند رخ می‌داد، وجود نداشت. دفتر استاندار گفت: «هیچ فعالیت مرتبط با موشک یا نظامی از نوعی که به دروغ در رسانه‌ها گزارش شده، در آن مکان رخ نداد.»



نقاشی ای که محمد شرفی، از بازماندگان بمباران مدرسه شجره طیبه کشیده. دستانِ او در پی حمله موشکی به مدرسه سوخته، و خواهر و خاله اش نیز کشته شده اند.

در حالی که مدرسه ثبت نام با اولویت را به فرزندان پرسنل نظامی ارائه می داد، بدنه دانش آموزی آن، از خانواده های ایرانی با عقبه و پیشینه های متنوع تشکیل شده بود، از جمله خانواده های کم درآمد میناب و همچنین اقلیت های قومی. شعار آن این بود: «امروز یاد می گیرم، فردا می سازیم.»

مدرسه یک نهاد محبوب و دوست داشتنی در میناب و منطقه بود، و حضور آنلاینِ فعالی داشت و تصاویر مرتباً در وبسایتش منتشر می شد که نمایش های مدرسه و فعالیت های کلاسی را نشان می داد. ویدئوها، نقاشی ها و طرح های

دانش‌آموزان روی دیوارها، کودکان در حال امضای تقدیرنامه برای مادرانشان، معلمان در حال توزیع شیرینی و نوشیدنی را نشان می‌داد. یک نقاشی دیواری دیواربه‌دیوار در ورودی مدرسه کشیده شده بود که دختری را در حال خواندن کتاب در مزرعه‌ای پر از گل، احاطه شده با پروانه‌های در حال پرواز، نشان می‌داد. پیرحسین کولیوند، رئیس جمعیت هلال احمر ایران، گفت: «وقتی محیط مدرسه، زمین بازی، و کلاس‌ها را می‌بینید، همه شواهد و نشانه‌هایی که نشان می‌دهد این یک مدرسه است، قبلاً به وضوح وجود داشت. موقعیت مدرسه، محله، و حتی در شبکه‌های اجتماعی، همه این‌ها واضح است.»

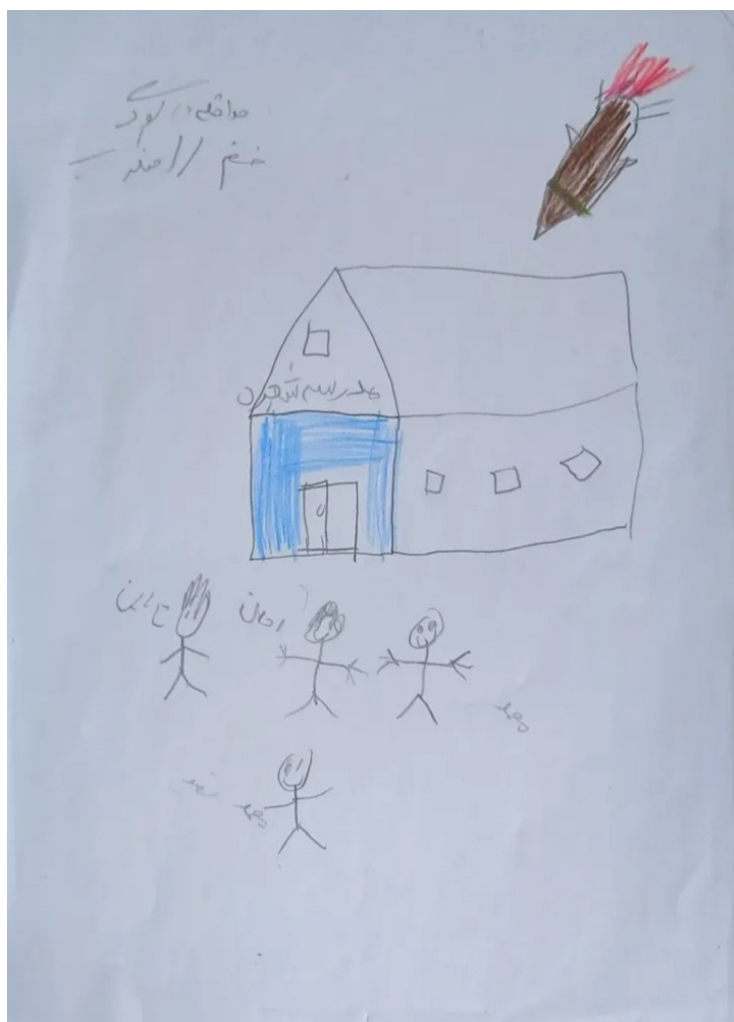
ذاکری، رئیس آتش‌نشانی میناب، گفت: «حدود ۱۳ یا ۱۴ سال است که هیچ پایگاه نظامی آنجا نیست. شاید در گذشته بود، اما بیش از ۱۳ یا ۱۴ سال است که اینجا مدرسه‌ای بوده که دانش‌آموزان ابتدایی در آن درس می‌خواندند.» او ادامه داد: «یک درمانگاه، یک منطقه تجاری، یک مدرسه، یک کارواش وجود داشت.»

در روز بمباران، تیم‌های امداد سامانه و سیستمی برای سازماندهی اجساد و دیگر بقایای قربانیان و انتقال آن‌ها به بیمارستان میناب ایجاد کردند. دکتر مورخ به یاد می‌آورد: «تقریباً یک ساعت پس از حادثه، شهر و بیمارستان در هرج و مرج کامل بودند. همه شهر در بیمارستان جمع شده بودند. همه نگران فرزندان‌شان و آنچه اتفاق افتاده بود، بودند. در این حادثه، سه نفر از پرسنل بیمارستان ما، فرزندان‌شان آنجا شهید شدند.» او ادامه داد: «پرسنل خودمان در جستجوی فرزندان‌شان بودند، تا ببینند آیا می‌توانند آن‌ها را در میان شهدا و قربانیانی که برای ما آورده می‌شد، پیدا کنند. غیرقابل تصور بود.»

مورخ افزود: «در زمان جنگ، انتظار دارید مجروحان نیروهای نظامی باشند، اما در روز حادثه، در ابتدا، ما فقط قربانیانی را دیدیم که کودکان مدرسه‌ای بودند.» وقتی کارکنان بیمارستان برای ایجاد تأسیسات تریاژ موقت در راهروهای خود تلاش می‌کردند، خبر رسید که بعد از ساعت ۱ بعد از ظهر، یک موشک دیگر تاماهاوک به منطقه نزدیک مدرسه، از جمله درمانگاه پزشکی شهید آبسالان، نزدیک محوطه، که برخی از قربانیان در آن درمان می‌شدند، اصابت کرده است.

دادانیا از جمعیت هلال احمر به یاد می‌آورد: «ما در حال کار بودیم، شهدا را بیرون می‌آوردیم، بچه‌ها را بیرون می‌آوردیم. آنجا پُر از جمعیت بود که [موج دوم] حملات اصابت کرد.» او تخمین زد که حملات موشکی بعدی ۵۰ تا ۸۰ متر از ساختمان مدرسه فاصله داشت. او افزود: «به درمانگاه و شرکت تعاونی آنجا اصابت کرد، و یک کارواش کنار آن بود. به این سه تا اصابت کرد. دور نبود. موج انفجار به سمت ما آمد. ترکش به دیوار نزدیک اصابت کرد، اما به جمعیت یا مردم نه.» او ادامه داد: «جمعیت واقعاً زیاد بود. اگر آن حمله به مدرسه یا حیاط مدرسه اصابت می‌کرد، یک فاجعه انسانی عظیم رخ می‌داد - بیش از هزار نفر شهید می‌شدند.»

یعقوب، که در آن زمان همچنان در جستجوی دخترش بود، گفت: «نزدیک مدرسه بود. صدایی به گوش رسید و بعد بلافاصله انفجار. بیش از چند ثانیه فاصله نداشتند. در عرض یک صدم ثانیه، موشک‌ها یکی پس از دیگری به این سه مکان اصابت کردند. ما آنجا نگران بچه‌هایمان بودیم. صحنه وحشتناکی بود.»



نقاشی‌ای که فاطمه‌زهرا بهرامی، بازماندهٔ بمباران مدرسهٔ شجرهٔ طیبه کشیده.

تا زمانی که درمانگاه مورد اصابت قرار گرفت، سازمان‌های رسانه‌ای جهانی قبلاً حمله به مدرسه و کشته شدن تعداد زیادی دانش‌آموز را گزارش کرده بودند. حمله به درمانگاه فوراً شایعاتی را برانگیخت که ممکن است بیمارستان اصلی، هدف بعدی باشد.

مورخ گفت: «وقتی این اتفاق افتاد، بسیاری از مردم عادی که داخل بیمارستان بودند، فرار کردند. اما من خودم دیدم که هم پزشکان، و هم پرستاران ماندند، تا آخرین لحظه.» او ادامه داد: «ما آمادهٔ مرگ بودیم. در آن شرایط بهتر می بود. تفاوتی نداشت.»

تا آن زمان، بیمارستان از قربانیان و اعضای بدن سرریز شده بود. مورخ توضیح داد: «بیمارستان میناب یک بیمارستان عمومی با همهٔ تخصص ها است، اما این بیمارستان عمومی ظرفیت محدودی دارد.» او ادامه داد: «تعداد کشوهای سردخانهٔ ما که افراد فوت شده را در آن نگه می داریم شش عدد است. حتی در زمان های عادی، این کشوها به ندرت پُر می شوند. این کشوها خالی هستند. برای حوادثی مثل این، چنین ظرفیتی وجود ندارد.»

کارکنان بیمارستان مجبور شدند برخی اجساد و قطعات را داخل تأسیسات خنک کننده در کافه تریا و آشپزخانهٔ بیمارستان قرار دهند، که به سرعت پُر شد. مورخ گفت: «ما با افرادی که توزیع کنندهٔ ماهی و میگو بودند، تماس گرفتیم، چون این یک منطقهٔ ساحلی ست. از آن ها کمک و فریزرهایشان را خواستیم. آن ها آمدند تا بتوانیم شهدایی که به اینجا آورده می شدند را مدیریت کنیم.» او ادامه داد: «مجبور شدیم از کامیون های فریزر حمل ماهی استفاده کنیم.»

آن شب، با ازدحام خانواده ها هم در بیمارستان، و هم در محل بمباران، بیمارستان یک سیستم موردی برای کمک به خانواده ها در شناسایی عزیزانشان سازماندهی کرد. او گفت: «اکثر شهدا یا متأسفانه سوخته بودند، یا زیر آواری که رویشان افتاده بود، خُرد شده و تکه تکه بودند. در شب حادثه، همهٔ شهدا را به

سردخانه بردیم و از آنها عکس گرفتیم.» او ادامه داد: «این عکس‌ها را حدود ساعت ۹:۳۰ یا ۱۰ شب به مسجد بیمارستان آوردیم. آن‌ها را با استفاده از پروژکتور ویدئو به خانواده‌ها نشان دادیم.»

هنگام غروب، یعقوب و دیگر اعضای خانواده جدا شده بودند تا منتظر خبری از فاطمه باشند - برخی در محل بمباران ماندند، و یعقوب به بیمارستان رفت. او گفت که در قلبش می‌دانست که او رفته است. در جستجوی او، آن روز وارد مدرسه بمباران شده شده بود و مقیاس تخریب را در منطقه‌ای که زمانی کلاس او را در خود جای داده بود، دیده بود. او گفت: «بعد از دو یا سه ساعت که گذشت، همه می‌دانستند. اگر شما هم آنجا بودید، می‌دانستید هیچ‌کس نمی‌توانست زنده از آنجا بیرون بیاید.» او ادامه داد: «ما می‌دانستیم فرزندانمان شهید شده‌اند، می‌دانستیم فرزندانمان دیگر با ما نیستند.»

هر بار که آمبولانس یا وسیله‌ای به ورودی بیمارستان می‌رسید، خانواده‌های مستأصل و درمانده آن را احاطه می‌کردند، به امید هر نشانه‌ای از عزیزانشان. مورخ به یاد می‌آورد: «داخل و خارج بیمارستان، جلوی بیمارستان که یک خیابان اصلی وجود دارد، کاملاً مسدود شده بود، چون افراد بسیار زیادی آمده بودند تا فرزندانشان را پیدا کنند.»

اندکی پس از ساعت ۱۱ شب، گمانه‌زنی‌های یعقوب درست از آب درآمد. وقتی آمبولانسی با سرعت به ورودی بیمارستان رسید. او گفت: «می‌دانستم.» او افزود: «اگر صحنه را توصیف کنم، قلب هر کسی را می‌شکند. وقتی فاطمه را آوردند، او یک تکه بود، چون در آغوش معلمش بود [وقتی مُرد]. وقتی اسرا، دخترعمویش را

آوردند - آن‌ها با هم پیدا شدند - او هم در آغوش معلمشان بود. کوله‌پشتی‌هایشان هم آنجا بود.» او ادامه داد: «گفتند وقتی دفترش را باز کردند و خواندند، «فاطمه یزدان‌پناه»، آن وقت مشخص شد که او کیست.» یعقوب گفت که امدادگران به او گفتند به نظر می‌رسد معلم سعی کرده بود دختران را از شدتِ اصابتِ موشک‌ها محافظت کند وقتی مُردند. او گفت: «خانوادهٔ معلم می‌گویند او جراحات متعددی در قسمت‌های مختلف بدنش داشت.»



عزاداران تصویری از فاطمه یزدان‌پناه و دخترعمویش، اسرا در دست نگاه داشته‌اند. هزاران نفر، از اقوام و آشنایان گرفته، تا مردم عادی در مراسم تشییع کودکان شرکت کردند.

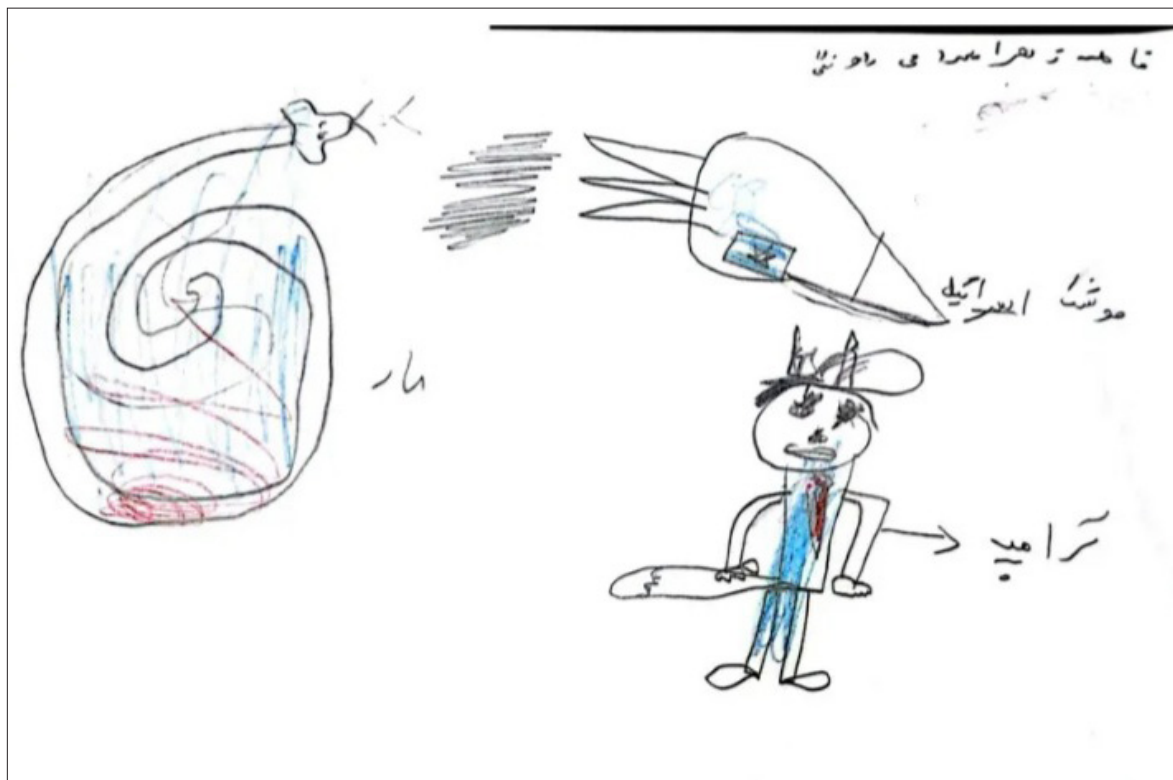
روز بعد، به خانواده‌هایی که هنوز فرزندان‌شان را پیدا نکرده بودند اجازه داده شد وارد تأسیسات سردخانه شوند. موکاوہ گفت: «با رفتن خانواده‌ها به سردخانه و دیدن فرزندان‌شان یا بیشتر لباس‌هایشان، کیف‌های مدرسه‌شان، مثلاً جوراب‌ها یا کفش‌هایشان، توانستند آن‌ها را شناسایی کنند. حادثه چنان بد بود که بسیاری از اجساد تکه‌تکه شده بودند. آن‌ها یک دست، یک پا، نیمی از بدن پیدا کردند. اینگونه برخی از بقایا شناسایی شدند.»

مورخ گفت: «نمی‌دانم چگونه می‌توانید این را توصیف کنید. آنچه آن روز اتفاق افتاد، غیرقابل توصیف است. باید آنجا می‌بودید تا آنچه ما تجربه کردیم را تجربه کنید.» او ادامه داد: «این اولین بار است که توانسته‌ام دربارهٔ آنچه اتفاق افتاد، صحبت کنم. مردم از من پرسیدند، اما نتوانستم. از آن اجتناب کردم. حتی با همهٔ این ماه‌هایی که گذشته، هنوز نمی‌توانم این حادثه را آن‌طور که دیدم توصیف کنم.»

وقتی سالم، معلم پیش‌دبستانی، و پسرش، یاسین، سوار ماشین شوهرش شدند، او هیستریک بود. او به یاد می‌آورد: «بسیار گریه کردم و خودم را می‌زدم. شوهرم گفت: «سَرِت چی شده؟ سَرِت خونریزی می‌کنه.» گفتم: «سرم را ول کن.» او ادامه داد: «حالا وقت داشتم به پای پسرَم نگاه کنم که با شیشه بریده شده بود و پایش خونریزی می‌کرد.» او گفت: «فقط منو به بیمارستان ببر. مامان، اونا بیمارستان را می‌زنن و منفجر می‌کنن. اگر در میناب بمونیم، میناب را هم منفجر می‌کنن.»

دکتر درویشی، روان‌شناسِ مسئولِ اصلیِ درمانِ خانواده‌های قربانیان و همچنین ۲۸۳ کودکی شد که آن روز زنده ماندند. او گفت: «کودکان بازمانده‌ای بودند که به آن‌ها

کمک می شد از مدرسه خارج شوند، لباس های خونی، خاک و آوار - آن ها از مدرسه بیرون آمده بودند، و یا در جستجوی دوستانشان بودند، یا دنبال ماشینی که آن ها را از آنجا ببرد. همه آنجا در جستجوی بقایای عزیزان خودشان بودند.»



نقاشی فاطمه زهرا بهرامی، بازمانده بمباران مدرسه شجره طیه، که ترامپ، موشکی از اسرائیل و یک مار را کشیده.

درویشی گفت: «دختری هفت ساله که در مدرسه بود، برای من تعریف کرد که وقتی مدرسه مورد اصابت قرار گرفت، معلمش به آن ها کمک کرد و آن ها را به نمازخانه

مدرسه برد و، سپس مدرسه دوباره مورد اصابت قرار گرفت. او مرگ را دید. او شهادت دوستانش را دید. او مرگ معلمش را دید.» او ادامه داد: «ما چندین بازمانده داریم که خواهر و برادرشان را در مدرسه از دست دادند. آن‌ها هم از PTSD (ترومای شدیدِ پسا رخدادِ حادثه) رنج می‌برند - امواج انفجار به مغزشان آسیب رسانده - و هم برای خواهر و برادرشان عزادار هستند. و آن‌ها افکار دردناک مختلفی دارند همچون: «چرا من زنده‌ام؟ چرا نتوانستم به برادرم کمک کنم؟ چرا نتوانستم به خواهرم کمک کنم؟ چرا معلم برای تلاش و کمک به من آسیب دید؟»

درویشی گفت: «آنچه برای این کودکان و والدینشان اتفاق افتاده این است که مدرسه دیگر برای آن‌ها جای امنی نیست - نه فقط برای آن ۲۸۰ کودکی که در آن مدرسه بودند، بلکه برای همهٔ کودکان میناب.»

سالم گفت که یاسین در زندانِ ذهنش که پُر است از رویدادهای بمباران، گرفتار شده و با احساس گناه و شرمِ زنده ماندن، در حالی که همکلاسی‌هایش مُردند، دست و پنجه نرم می‌کند. سالم گفت: «من شاهد بودم و این را دیدم. برای من سخت است، از نظر ذهنی. من ۳۰ ساله هستم، اما بعد فرزندِ دارید که فقط ۱۰ ساله است.» او ادامه داد: «الان پسرِ من می‌گوید: من تو را نمی‌بخشم.» به من، مادرش. «مادرم را نمی‌بخشم.» چرا مادرت را نمی‌بخشی؟ «چون مادرم خیلی زود آمد [و مرا نجات داد]. اگر او به سرعت دنبالِ نیامده بود، من شهید شده بودم، در گلزار شهدا سنگ قبر داشتم، در بهشت با دوستان و معلمانم بودم.»

سالم افسوس می‌خورد: «فرزندان ما پُرمرده شده‌اند. پسرِ من - به پدرش گفتم که او دیگر هرگز کودک نخواهد بود. روحش شکسته است و آسیب دیده.»



حسنيه سالم، معلم مدرسه شجره طيبه، و پسرش، ياسين، در مكاني كه توسط آمريكا در میناب بمباران شد.

دکتر درویشی گفت که لایه‌های ترومای ایجاد شده به واسطه قتل عام مدرسه، هر خانوار در میناب را تحت تأثیر قرار داده است. او گفت: «۱۶ روان‌شناس و متخصصی که از میناب بودند، همه گفتند که نمی‌توانیم خدمات سلامت روان ارائه دهیم، چون عزیزان خودمان در مدرسه بودند.» او ادامه داد: «میناب شهری است که اکثریت مردم با هم نسبت دارند؛ یا همسایه‌ای بود که کسی را از دست داد، یا کسی از خانواده خودمان، و افکار خودمان پُر از غم و استرس از این موضوع است.»

کودکاني که آن روز زنده ماندند، در چنبره احساس گناه و شرم تسخير شده‌اند

و گرفتار گشته‌اند، همچون بسیاری از والدین قربانیان. درویشی گفت: «در سوگ، چندین مرحله وجود دارد. مرحله اول انکار است؛ مرحله بعد خودانتقادی؛ خشم و افسردگی، تا اینکه مرحله پذیرش رخ می‌نماید. بسیاری از والدین در مرحله خودانتقادی و احساس گناه هستند.» او ادامه داد: «من با مادری صحبت کردم که به من گفت او مقصر شهادت فرزندش است، چون «پسرم آن صبح به من گفت دلش درد می‌کند و نمی‌خواهد به مدرسه برود. من پسرم را گشتم. من بودم که باعث مرگ پسرم شدم.»

سالم گفت شب بمباران تا جایی که می‌توانست به والدین دانش‌آموزانش و همچنین دانش‌آموزان سابقش زنگ می‌زد. او به یاد آورد که چگونه والدین یکی از دانش‌آموزانش با او روبرو شدند. سالم به یاد می‌آورد: «پیش خودت نگفتی فرزند من فرزندِ توست؟ یاسین را نجات دادی. نتوانستی فرزند من را نجات دهی؟» او ادامه داد: گفتم: «قسم می‌خورم او با من نبود (به دل نگرفتم)» او مکث کرد تا خونسردی‌اش را بازیابد. «خیلی سخت است.»

کودکان بازمانده میناب کابوس‌های مکرر دارند و بسیاری جیغ‌کشان از خواب بیدار می‌شوند. درویشی گفت: «بعضی از آن‌ها می‌گویند: «صدای دوستان را می‌شنویم که ما را برای کمک صدا می‌زند، و نتوانستیم به او کمک کنیم. هر چقدر هم که جستجو کردیم، نتوانستیم به دوستان کمک کنیم. نتوانستیم او را پیدا کنیم.» او ادامه داد: «خواب‌هایشان بیشتر: انفجار، صداهای وحشتناک، اعضای بدنی که دیدند، و صدای معلمانشان است. خواب می‌بینند که در مدرسه هستند و ساکت است و بعد انفجاری رخ می‌دهد. درباره آنچه تجربه

کردند، خواب می بینند.» بسیاری از کودکان بازمانده اشتهاشان را از دست دادند، توانایی تمرکز یا درک زمان یا روز را از دست دادند. برخی فکر می کنند دوستان یا معلمانشان ممکن است هنوز زنده باشند و می پرسند آیا می توانند آن ها را زیر آوار مدرسه جستجو کنند؟



نقاشی ای که اسرا کشیده؛ کودکی که از بمباران مدرسه نجات پیدا کرد. روان شناس مسئول او گفت که اسرا دست قطع شده یکی از هم کلاسی هایش را دیده.

سالم گفت: «شنیده ام که در گلزار شهدا، کودکی آمد و کبریت گرفت، فندکی گرفت

تا دست و پای خودش را بسوزاند تا ببیند سوخته‌ها چه احساسی داشتند، دردشان چقدر بود.»

درویشی گفت: «تصور کنید یک کودک شش ساله درباره‌ی این صحبت می‌کند و می‌گوید: «یک دست دیدم. فکر می‌کنم دست علی بود. یک پا دیدم. فکر می‌کنم او بود.» و آن‌ها این احساس را دارند که شاید آدم خوبی نیستند. کودکان توانایی تحلیل ندارند. گاه، آن‌ها فکر می‌کنند شاید خوب نبودند و به همین دلیل نتوانستند دوستانشان را نجات دهند.» او ادامه داد: «آن‌ها احساس گناه شدید، و وجدان گناهکار شدید دارند.»

سالم گفت که خواهرزاده‌ی ۸ ساله‌اش، که او هم دانش‌آموز مدرسه بود و از مباران جان سالم به در بُرد، معتقد است آمریکا و اسرائیل هنوز در تعقیب دانش‌آموزانِ بازمانده هستند. او گفت: «قسم می‌خورم، آن‌ها دنبال کودکان مدرسه‌ی شجره‌ی طیبه می‌گردند. می‌خواهند همه‌ی ما را شهید کنند، و آن وقت جنگ تمام می‌شود.»

«نمودی از بی‌عدالتی شوم»

صبح روز ۸ آوریل ۱۹۷۰، جنگنده‌های اسرائیلی وارد حریم هوایی مصر شدند و حمله‌ی مستقیمی به مدرسه‌ی ابتدایی بحرالبحر در جنوب پورت سعید انجام دادند. ساعت ۹:۲۰ صبح بود و بیش از ۱۰۰ دانش‌آموز در آن زمان در مدرسه بودند. جت‌های F-4 Phantom II ساخت آمریکا پنج بمب پرتاب کردند و دو موشک به مدرسه شلیک کردند و مسلسل‌های خود را به داخل ساختمان خالی کردند. ساختمان کاملاً با

خاک یکسان شد و دست کم ۳۴ کودک کشته و بیش از چهار دوجین دیگر زخمی شدند. در بحرالبحر، آن را «روز سیاه» نامیدند.

حمله اسرائیل در دوره‌ای معروف به «جنگ فرسایشی» که پس از پایان جنگ ۱۹۶۷ رخ داد، صورت گرفت. تل‌آویو متعاقباً ادعا کرد که سرویس‌های اطلاعاتی‌اش به اشتباه مدرسه را یک هدف نظامی تشخیص داده بود، اما فوراً متعاقب این حمله، موشه دایان، وزیر دفاع، از این حمله دفاع کرد. او به رادیو اسرائیل گفت: «ما بررسی کردیم و دوباره بررسی کردیم و این بار اشتباهی نبود» و گفت که «فراتر از هر شک» متقاعد شده که هواپیماهای اسرائیلی به یک پایگاه نظامی حمله کرده‌اند و اگر اسرائیل مدرسه‌ای را بمباران کرده، آن مدرسه داخل پایگاه بوده است.

بیش از نیم قرن پس از بمباران مدرسه بحرالبحر توسط اسرائیل، آمریکا مسیر روایی مشابهی را دنبال کرده است. این روایتی آشناست: وقتی آمریکا و متحدانش غیرنظامیان را می‌کشند، مفروض انگاشته می‌شود که غیرعمدی بوده، «آسیب جانبی»، یا تقصیر دشمنانشان است که از کودکان به عنوان سپر انسانی استفاده می‌کنند.

در آوریل، گروهی متشکل از بیشتر از ۱۰۰ کارشناس برجسته حقوق بین‌الملل - از جمله قاضی‌های نظامی سابق آمریکایی - نامه سرگشاده‌ای منتشر کردند که اعلام می‌کرد حمله میناب «احتمالاً حقوق بشردوستانه بین‌المللی را نقض می‌کند، و اگر شواهدی یافت شود که مسئولان بی‌پروا بوده‌اند و توجهی نداشته‌اند، می‌تواند یک جنایت جنگی هم باشد. این حمله یکی از مرگبارترین حملات واحد ارتش آمریکا به غیرنظامیان در دهه‌های اخیر است.»



جمعی از زنان که کوله‌پشتی و کتاب‌درسی‌های کودکان کشته‌شده توسط آمریکا در میناب را در دست نگاه داشته‌اند. (۳ مارس ۲۰۲۶ - عکس: مرتضی آخوندی)

در سپتامبر، یک واحدِ مأموریتِ حقیقت‌یابی سازمان ملل نتیجه گرفت که آمریکا در حمله به این مدرسه مرتکب جنایت جنگی شده و متهم کرد: «هنگام هدف قرار دادن ساختمان مدرسه، آمریکا آگاهانه عمل کرده، یعنی با عنصر ذهنی لازم و علم کامل برای بی‌پروایی.» گزارش این مأموریت به «کاهش اولویت اقدامات کاهش آسیب غیرنظامی» توسط مقامات عالی آمریکا و بی‌اعتنایی آشکار به اصول حقوق بشردوستانه بین‌المللی اشاره کرد. این گزارش به استفاده از نقشه‌های قدیمی و همچنین داده‌های علناً موجود اشاره کرد که به وضوح نشان می‌داد مدرسه قبل از شروع جنگ یک سایت غیرنظامی بود. این مأموریت تشخیص داد: «کوتاهی ایالات متحده در به‌روزرسانی اطلاعات مربوط به مدرسه در پایگاه‌های داده هدف‌گیری

خود و تأیید اینکه ساختمان قبل از شروع حمله یک هدف نظامی بوده، فراتر از سهل انگاری صرف بود.» این مأموریت افزود: «بلکه (از حیث تأکید)، ایالات متحده حملات را به ساختمان مدرسه هدایت کرد، در حالی که از ریسک قابل توجه اصابت به یک شیء غیرنظامی آگاه بود و در مورد احتمال وقوع این امر بی پروا عمل کرد.» این مأموریت نتیجه گرفت که «دلایل معقولی برای باور به اینکه ایالات متحده جنایت جنگی راه اندازی حملات بی تفکیک را که منجر به ازدست رفتن جان یا آسیب به غیرنظامیان یا آسیب به اشیاء غیرنظامی شد، مرتکب شده است» وجود دارد.

ایران در حال بررسی گزینه های قانونی خود است. رحیمی، وزیر دادگستری ایران، گفت: «ما این را پیگیری خواهیم کرد. این اصل هنوز وجود دارد که متجاوزان نباید بدون مجازات بمانند.» در خود ایران، دادستان ها و بازرسان جنایی انبوهی از مواد و مدارک و مستندات پزشکی قانونی و شهادت شاهدان عینی را جمع آوری کرده اند. آن ها ترکش و بقایای موشک های تاماهاوک آمریکایی و سیستم های هدایت را بازیابی کردند. رحیمی شواهد علناً موجود که این یک اصابت مستقیم به یک مدرسه به وضوح شناسایی شده بوده را، قاطع و غیرقابل انکار توصیف کرد. رقم رسمی گزارش شده توسط وزارت دادگستری همچنان ۱۶۸ نفر کشته در حملات است، اما تاکنون تنها ۱۵۶ جسد شناسایی شده اند.

رحیمی گفت: «ترس و وحشتی که ایجاد کردند - آن ها عمداً این کار را کردند. آن ها می خواستند این نوع ترس و وحشت را ایجاد کنند.» او گفت که ایران در حال جمع آوری شواهدی است که نشان می دهد این حمله عمدی بوده، هرچند از ارائه جزئیات خودداری کرد.



مدرسه شجره طیبه پس از حمله آمریکا. عکس: حسن قائدی.

او گفت: «نقاشی‌های دیواری که در مدرسه اینجا وجود دارد، مدرسه بودن اینجا را کاملاً محرز و عیان می‌کند. آمریکا از موشک‌هایی استفاده کرده که مجهز به دوربین هستند و برخی اپراتور این موشک را هدایت می‌کند.» او با اشاره به تاماهاوک‌ها ادامه داد: «این موشک، با دوربینی که هدفش را می‌بیند، اگر متوجه شود که این هدفی نیست که می‌خواهد، می‌تواند دو ساعت دور آن هدف بچرخد، اگر بخواهد، و به آن اصابت نکند، و مسیرش را تغییر دهد.»

پرونده داخلی، از میناب به دادستان تهران منتقل شده و یک پیگرد کیفری انجام خواهد گرفت. رحیمی گفت: «در مدرسه میناب، چون یک مکان

غیرنظامی مورد اصابت قرار گرفته، بر این اساس، ما می‌گوییم که این یک جنایت جنگی است.» رحیمی گفت پس از صدور حکم داخلی، ایران از دیگر کشورها درخواست خواهد کرد که این تصمیم را اجرا کنند. او گفت که مجلس ایران نیز در حال تهیه قانونی است که چارچوبی برای ایران ایجاد می‌کند تا صلاحیت بین‌المللی اعمال کند و به آن اجازه صدور حکم بازداشت دهد. رحیمی گفت: «در نهایت، این نمود و پدیده‌ای از بی‌عدالتی شوم است که باید در این دنیا جبران شود.» او ادامه داد: «این به قانون جنگل تبدیل شده است. چند کودک در غزه شهید شدند؟»

رحیمی همچنین گفت که ایران از کشورهایی که قوانین صلاحیت جهانی دارند - که به کشورها اجازه می‌دهد جرایم سنگین را حتی اگر در مرزهایشان رخ نداده باشد، یا هیچ ارتباطی با شهروندانشان نداشته باشد، پیگرد کنند - خواهد خواست که کیفرخواست صادر کنند. شاید معروف‌ترین مورد استفاده یک کشور از صلاحیت جهانی در سال ۱۹۹۸ رخ داد، زمانی که قاضی اسپانیایی بالتازار گارزون حکم بازداشت بین‌المللی برای آگوستو پینوشه، دیکتاتور شیلیایی تحت حمایت آمریکا، صادر کرد. بریتانیا این کیفرخواست را محترم شمرده و پینوشه را که در آن زمان در لندن تحت درمان پزشکی بود، بازداشت کرد. وقتی پینوشه تلاش کرد با جریان و قانون استرداد مبارزه کند، مجلس اعیان حکم تاریخی صادر کرد که یک رئیس دولت سابق برای جرایمی مثل شکنجه مصونیت ندارد.

در حالی که بسیاری از کشورها قوانین صلاحیت جهانی در کتاب‌های قانون خود دارند که امکان صدور کیفرخواست را می‌دهد، چنین اقدامی به عنوان یک

رویارویی خارق‌العاده با دولت آمریکا تلقی می‌شود. برودی، دادستان کهنه‌کار جنایات جنگی، گفت: «این مسیر بیشتر به ارادهٔ سیاسی بستگی دارد. یک دولت اروپایی یا دیگری باید مایل باشد سرمایهٔ دیپلماتیک خرج کند، با فشار آمریکا روبرو شود و منابعی را به یک پیگرد اختصاص دهد، که هیچ ارتباط مستقیمی با قلمرو خودش ندارد.»

عسکری، کارشناس حقوق بین‌الملل ایرانی، گفت که در حالی که ایران به درستی همهٔ راه‌های تحقق عدالت را دنبال می‌کند، شانس موفقیت از طریق صلاحیت جهانی کم است. او گفت: «ما باید دوباره واقع‌گرا باشیم و بدانیم که دربارهٔ مقامات عالی‌رتبهٔ دولت آمریکا صحبت می‌کنیم.» او ادامه داد: «من در حال حاضر هیچ کشوری را در جهان نمی‌شناسم که رابطهٔ دیپلماتیک خوبی با آمریکایی‌ها داشته باشد، و جرأت کند اجرای صلاحیت جهانی را پیگیری نماید.»

در طول جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ علیه عراق، آمریکا به یک پناهگاه بمب (آشیانه و زاغهٔ مهمات) در محلهٔ العامریهٔ بغداد حمله کرد. یک بمب افکن رادارگریز F-117 پناهگاه زیرزمینی را با یک بمب ۲۰۰۰ پوندی هدایت شده با لیزر که بتن را شکافت، مورد اصابت قرار داد. لحظاتی بعد موشک دومی مستقیماً به دهانه شلیک شد و بیش از ۴۰ نفر را داخل پناهگاه کشت؛ از جمله ۲۶۱ زن و ۵۲ کودک. آمریکا ادعا کرد که این یک «مرکز ارتباطات نظامی» بود و صدام حسین را متهم کرد که عمداً غیرنظامیان را داخل آن قرار داده است. یک دعوای حقوقی بعدی که به دنبال متهم کردن رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو. بوش و دیگر مقامات آمریکایی بود، توسط اعضای خانوادهٔ برخی از قربانیان در بلژیک ثبت شد. تحت

فشار و تهدید شدید دیپلماتیک، بروکسل قانون صلاحیت جهانی خود را تغییر داد و پرونده جنایات جنگی را رد کرد.

رحیمی گفت که محل مناسب برای پیگرد قتل عام مدرسه میناب، دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) خواهد بود. نه ایران و نه آمریکا رسماً صلاحیت این دادگاه را به رسمیت نشناخته‌اند. او گفت: «از آنجا که ما در واقع عضو ICC نیستیم، نمی‌توانیم خودمان این شکایت را ثبت کنیم» و افزود که ایران دیگر دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی را تشویق می‌کند تا درخواست‌هایی به دادگاه ارائه دهند. او ادامه داد: «شاید بتوانیم بگوییم مهم‌ترین مرجعی که می‌تواند با این متجاوزان مقابله کند - که ضروری است ICC - است.»

برودی گفت که قوانین ICC از نظر فنی به ایران اجازه می‌دهد با ثبت اعلامیه‌ای در دفتر ثبت ICC صلاحیت آن را بپذیرد، اما نمی‌تواند این کار را فقط به قصد پیگرد مقامات آمریکایی مسئول حملات میناب انجام دهد. این امر مستلزم آن است که ایران صلاحیت دادگاه را بر مقامات ایرانی نیز بپذیرد، اقدامی که تهران بعید است دنبال کند، به‌ویژه با توجه به خصومت آمریکا با ICC.

ترامپ از اولین دوره ریاست جمهوری خود، علیه «دادگاه بین‌المللی» جنگ به راه انداخته، پرسنل آن را تحریم کرده و علناً حکم‌های بازداشت علیه بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، و یوآو گالانت، وزیر دفاع سابق را که مکرراً به آمریکا و در مورد نتانیاهو به کاخ سفید سفر می‌کنند، نادیده گرفته است.

ترامپ اولین رئیس‌جمهور آمریکا نیست که به دادگاه حمله می‌کند و هجمه وارد می‌سازد. در سال ۲۰۰۲، رئیس‌جمهور جورج دبلیو. بوش لایحه‌ای دوحزبی را

امضا کرد که متعاقباً در جامعه حقوق بشر به عنوان «قانون تهاجم به لاهه» شناخته شد و اجازه استفاده از نیروی نظامی برای آزادکردن هر پرسنل آمریکایی یا متحدی که توسط دادگاه به جنایات جنگی متهم شده بود را می‌داد.



عزاداران در مراسم تشییع پیکر کشتگان میناب. ۳ مارس ۲۰۲۶. عکس: مرتضی آخوندی.

حقیقت تلخ نظم پسا جنگ جهانی دوم این است که دادگاه‌های بین‌المللی در نظر گرفته شده‌اند تا «آدم‌های بد»، دشمنان غرب، دیکتاتورهای آفریقایی و رهبران سیاسی و نظامی یوگسلاوی سابق را پیگرد کنند. اصول نورنبرگ هرگز در نظر گرفته نشده بود که برای آمریکا و دوستانش اعمال شود.

عسکری گفت: «ما باید کمی واقع‌گرا باشیم. ما با ابرقدرتی روبرو هستیم که علیه قوانین بین‌الملل ایستاده است، و البته ابرقدرت و کسانی که در حال حاضر قدرت

هژمونیک و سلطه‌گری دارند، هر کاری که بتوانند، انجام خواهند داد تا مطمئن شوند ابزارهای قانونی و نهادهای قانونی نمی‌توانند علیه آن‌ها اقدامی کنند.»

در اواخر سپتامبر، وال استریت ژورنال گزارش داد که دولت ترامپ در حال آماده‌سازی برای تشدید کارزار خود برای لغو ICC، از جمله از طریق تحریم‌های گسترده است. به گزارش این روزنامه، دولت می‌خواهد «دادگاه را با ممنوع کردن انجام معاملات به دلار آمریکا و قطع آن از بخش زیادی از سیستم مالی جهانی، فلج کند.»

در حالی که مکان‌های دیگری مانند دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) برای پیگیری دعاوی و ادعاهای جنایات جنگی وجود دارد، دلایل متعدد صلاحیتی وجود دارد که چرا این مسیر عملی نیست. آمریکا در سال ۱۹۸۵ پذیرش صلاحیت ICJ خود را پس گرفت،

پس از آنکه نیکاراگوئه با موفقیت حکمی گرفت که آمریکا با مسلح کردن جوخه‌های مرگ کنترا و مین‌گذاری بندرهای نیکاراگوئه، حقوق بین‌الملل را نقض کرده است. آمریکا تحریم دادگاه را اعلام کرد و آن را نامشروع خواند. اسرائیل نیز به آمریکا پیوست و پذیرش صلاحیت ICJ خود را پس گرفت. در حالی که خود ایران صلاحیت ICJ را پذیرفته است، این کار را تنها با شرط عمل متقابل انجام داده؛ به این معنا که نمی‌تواند به سادگی در آنجا از آمریکا شکایت کند.

در مورد پرونده نسل‌کشی در ICJ علیه اسرائیل، آفریقای جنوبی برای اثبات صلاحیت به معاهداتی که اسرائیل عضو آن‌هاست، یعنی کنوانسیون نسل‌کشی، تکیه کرد. برودی گفت که برای طرح چنین ادعایی، ایران باید معاهده‌ای را پیدا

کند، که هم خودش و هم آمریکا عضو آن باشند و مبنای قانونی روشنی برای یک دادرسی تشکیل دهد.

برای دهه‌ها، ایران توانست با استفاده از معاهده مودت ۱۹۵۷، که به دوران حکومت شاه بازمی‌گردد، شکایاتی علیه آمریکا در ICJ ثبت کند. از دهه ۱۹۹۰، ایران چندین پرونده ثبت کرده و برخی احکام را بُرده است؛ از جمله پرونده‌ای در سال ۲۰۱۶ علیه آمریکا برای ضبط غیرقانونی دارایی‌های ایران در نقض توافق دوجانبه مودت، و دادگاه آمریکا را به پرداخت غرامت محکوم کرد. در سال ۲۰۱۸، پس از آنکه ICJ دستور داد تا آمریکا برخی تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را کاهش دهد، دولت ترامپ دادگاه را محکوم کرد و از معاهده مودت خارج شد، تصمیمی که مایک پمپئو، وزیر امور خارجه وقت، گفت «صادقانه بگویم، ۳۹ سال تأخیر داشت.» برودی گفت که از وجود معاهده‌ای موجود بین ایران و آمریکا که به وضوح مبنای پرونده‌ای علیه آمریکا در ICJ مربوط به حملات میناب باشد، آگاه نیست.

در حالی که به نظر می‌رسد مستقیم‌ترین مسیرها برای پیگیری عدالت بین‌المللی برای قربانیان میناب برای ایران محدود است، این چالش‌ها گزینه‌های پیش‌روی ایران را حذف نمی‌کند. برودی گفت: «نبود دادگاهی با صلاحیت اجباری به این معنا نیست که ایالات متحده هیچ مسئولیت قانونی ندارد. بلکه به این معناست که ممکن است هیچ مجمع قضایی وجود نداشته باشد که ایران بتواند ایالات متحده را مجبور کند در آن پاسخگوی این مسئولیت باشد.»

برودی گفت که ایران و دیگر کشورها می‌توانند تلاش به جهت ایجاد یک دادگاه ویژه برای جنایت تجاوز، علیه آمریکا را دنبال کنند. او در ادامه، آمریکا و مقامات

مربوطه‌اش را متهم کرد: «مهم‌ترین جنبه این درگیری، هیچ حمله فردی نبود، بلکه خود تصمیم به راه‌اندازی جنگ بود. رئیس‌جمهور ترامپ یک حمله مسلحانه علیه ایران را در نقض آشکار منشور سازمان ملل مجاز دانست - بدون تأیید شورای امنیت سازمان ملل، و در غیاب حمله قریب‌الوقوع از سوی ایران.» او ادامه داد: «در نورنبرگ [پس از جنگ جهانی دوم]، تجاوز - جنایت راه‌اندازی جنگ غیرقانونی از روی انتخاب - به عنوان «عالی‌ترین جنایت بین‌المللی» تلقی می‌شد، چون همان‌طور که دادگاه رأی داد، شرارت همه جنایات دیگر را در خود دارد. جنایاتی که از آن، جنگ غیرقانونی ناشی می‌شود - از جمله تلفات غیرنظامی ناشی از حملات هوایی - پیامدهای پایین‌دستی جنایت اولیه تجاوز هستند.»

اما برودی می‌افزاید: «ولی در طول ۸۰ سال گذشته، هیچ‌کس برای چنین اعمال تجاوزکارانه‌ای پیگرد نشده، چون قدرت‌های بزرگ مطمئن شده‌اند که پیگرد نمی‌شوند.»

در سال ۲۰۲۵، اما سه دو جین کشور - عمدتاً اروپایی - یک دادگاه ویژه برای جنایت تجاوز علیه اوکراین تأسیس کردند. این دادگاه که در لاهه فعالیت می‌کند، مأموریت دارد محاکمه‌های غیابی علیه مقامات روسی انجام دهد.

برودی گفت: «هیچ دلیل قانونی مفهومی وجود ندارد که چرا کشورها نتوانند به دنبال ایجاد دادگاهی قابل مقایسه برای تحقیق درباره رهبران سیاسی که به ایران حمله کردند، باشند. اصل قانونی یکسان است: راه‌اندازی یک حمله مسلحانه گسترده، به کشور دیگر بدون مجوز شورای امنیت، و در غیاب حمله مسلحانه واقعی یا قریب‌الوقوع، نقض منشور سازمان ملل است.» او ادامه داد: «ما نمی‌توانیم

این اصل را صرفاً به این دلیل که مرتکبان اسرائیل و ایالات متحده هستند، نادیده بگیریم.»

اگر ایران و دیگر کشورها در تأسیس چنین دادگاهی موفق شوند و حکم مناسب و مساعدی بگیرند، اجرای این حکم با توجه به سابقه چند دهه‌ای خصومت آمریکا با عدالت و قانون بین‌المللی، مأموریتی تقریباً غیرقابل تصور است. برودی گفت: «حمله به مدرسه میناب یک تراژدی کمینه و منزوی نیست؛ این نشانه یک شکست گسترده‌تر در پای بندی به قانون درگیری مسلحانه و ارائه پاسخگویی معنادار هنگام وقوع نقض‌هاست.» او ادامه داد: «پرداختن به این شکست اختیاری نیست. یک ضرورت قانونی و اخلاقی است.»



آثار مخرب یک بمب در کلاسی در مدرسه شجره طیبه. عکس: حمید وکیلی.

دوطاقی، محقق حقوق بین الملل، گفت که در حالی که این تلاش های قانونی شایسته است، او هیچ اعتقاد و ایمانی ندارد که عدالت برای قربانیان از این سیستم ها بیرون بیاید. او گفت: «مستندسازی می تواند یک سابقه تاریخی ایجاد کند؛ دادرسی قانونی می تواند مسئولیت را اثبات کند؛ اما هیچ کدام توازن قدرتی که تجاوز را در وهله اول ممکن می کند، تغییر نمی دهد.» او ادامه داد: «به همین دلیل، من معتقدم واقع بینانه ترین مسیر ایران به سوی عدالت معنادار، شامل بازسازی بازدارندگی و تغییر توازن قدرت است. این یعنی تحمیل هزینه های سیاسی و مادی بر متجاوز و روشن کردن اینکه حملات به غیرنظامیان ایرانی نمی تواند بدون پیامدهای مادی انجام شوند.»

دوطاقی افزود: «اگر کشتن کودکان ایرانی تنها با مستندسازی، محکومیت و یادبود دنبال شود، در حالی که ساختارهایی که کشتن آن ها را ممکن کردند، دست نخورده باقی بمانند، آنگاه ما حافظه جنایت را حفظ کرده ایم، بدون پرداختن به علت مادی آن.» او ادامه داد: «پس عدالت باید هم به معنای پاسخگویی برای آنچه رخ داد، و هم دگرگونی شرایطی باشد که اجازه وقوع آن را داد.»

سالم، معلم پیش دبستانی میناب، گفت که خانواده های قربانیان و جامعه تا زمانی که انتقام گرفته نشود، آرامش نخواهند یافت. او توضیح داد: همه جا می شنوید: «ما انتقام می خواهیم. برای فرزندان ما انتقام بگیرید.» او ادامه داد: «وقتی انتقام نگیرید، این جنایات تکرار خواهند شد.»

میناب هرگز مثل قبل نخواهد بود

هیچ حادثه واحدی در تاریخ اخیر ایران به این عمق و تا این حد و سطح، بر جامعه

چنین تأثیری نگذاشته است که قتل عام مدرسه میناب. هر ایرانی که در این گزارش مصاحبه کرد، جایی در طول مصاحبه‌هایمان ناگهان فرو ریخت و از درون شکست. پس از آنکه دکتر مورخ، رئیس بیمارستان میناب، خاطراتش از آن روز را به اشتراک گذاشت - که این کار را برای اولین بار از زمان حمله انجام می‌داد - رو به همکارش کرد و اعتراف کرد که دستش را زخمی کرده چون خودکارش را به پوست خودش فشار می‌داد تا از درد عاطفی‌ای که در بازگ کردن آن روز احساس می‌کرد، منحرف شود.

عسکری، کارشناس حقوق بین‌الملل، گفت: «اگر رمان‌ها یا شعرهای معروف ایرانی را بخوانید، نمی‌توانید به راحتی تراژدی‌ای مثل آنچه در زمان واقعی، زندگی واقعی در حادثه میناب رخ داد، پیدا کنید.» او افزود: «اگر رمان نویس هستید، شاعر هستید، تصور می‌کنید و می‌نویسید - سعی می‌کنید آن را تا حد امکان تاریک و تلخ کنید تا مطمئن شوید خواننده عمیقاً غمگین می‌شود. اما می‌توانم به شما بگویم که قابل مقایسه نیست.»

دکتر درویشی، روان‌شناس، از یک خانواده قدیمی مینابی است. برای او، کودکان بازمانده، والدین، آتش‌نشانان، معلمان و دیگران که مستقیماً تحت تأثیر بمباران قرار گرفتند، نه فقط بیمار، بلکه جامعه او هستند. او گفت: «شهر میناب تراژدی و حادثه‌ای را تجربه کرده که بازگشت به وضعیت قبل از این را غیرممکن می‌کند.» او ادامه داد: «آنچه در میناب اتفاق افتاد چیزی نیست که بتوانیم با روان‌درمانی، کمک‌های بشردوستانه و دارو از آن بهبود یابیم. تاریخ میناب با این حادثه دگرگون شده است.»



یعقوب یزدان پناه و معصومه فرهی زاده، والدین فاطمه، دختری که در حمله آمریکا به مدرسه شجره طیبه کشته شد. عکس: زهره صابری.

یعقوب، پدر فاطمه، گفت که برای مقابله با کشتن دخترش و میلش به عدالت به ایمان اسلامی خود تکیه کرده است. او پرسید: «تمام جهان باید از این حادثه وحشت کند. کودکان بی گناه میناب چه خطری برای جهان داشتند که مجبور شدند به یک مدرسه دخترانه حمله کنند؟ مجبور شدند کودکان شش ساله را قتل عام کنند؟ چه نوع تفکری پشت انجام این کار نسبت به کودکان بی گناه است، کودکانی که نمی دانند جنگ چیست، کودکانی که نمی دانند خونریزی چیست، حتی نمی دانند دشمنی چیست؟» او ادامه داد: «به خواست خدا، روزی، جایی، مسئولان این حادثه

به این رسوایی گرفتار خواهند شد. خدا شاهد این بود و من مطمئنم دست خدا وارد این داستان خواهد شد و مجازاتشان می‌کند.»

همزمان با بازگشت دانش‌آموزان ایرانی به مدرسه در این ماه، درویشی و همکارانش در تلاش‌اند تا به خانواده‌ها کمک کنند که پس از آن همه وحشت، آماده شوند. او گفت: «چگونه می‌توانیم از این کودکان بخواهیم به مدرسه بازگردند؟ چون مدارس دیگر برای آن کودکان جای امنی نیستند. در استان ما، حتی در سراسر کشور، خانواده‌ها نگران فرستادن فرزندانشان به مدرسه هستند.» درویشی گفت: «برای اینکه آن‌ها احساس امنیت کنند، توضیح می‌دهیم که ما در حال مذاکره هستیم و سربازان بسیار قوی در حوزه دیپلماسی و سیاست داریم، و سربازانی که در میدان نبرد هستند و از ما دفاع می‌کنند.» او ادامه داد: «ما توضیح می‌دهیم و به آن‌ها می‌گوییم این جنایت و وحشت دیگر تکرار نخواهد شد، هرچند مطمئن نیستیم.»

سالم گفت: «به عنوان یک مادر، دلم نمی‌آید. دلم نمی‌آید برای خرید لوازم مورد نیاز برای مدرسه بروم، چون هنوز عزادارم. من برای کودکانی که در گلزار شهدا آرمیده‌اند، عزادارم.» او ادامه داد: «همه آن‌ها فرزندان من هستند. آن‌ها دانش‌آموزان من بودند. همکارانم - در یک روز، یک لحظه، یک ساعت، ۲۶ نفر از همکارانم را از دست دادم. آیا جنایتی بدتر از این وجود دارد؟»

سالم اشاره کرد که دانش‌آموزان در آمریکا پس از تعطیلات تابستانی به مدرسه بازگشته‌اند. او گفت: «شاید مردم در آمریکا - بسیاری از مردم سراسر جهان - با مردم میناب و با ما همدردی و همدلی کرده باشند. بسیار سپاسگزار آن‌ها هستیم.» او

ادامه داد: «کسانی که می خواهند برای فرزندانشان برای شروع سال تحصیلی خرید کنند، شاید به یاد بیاورند، شاید قلبشان دوباره درد بگیرد.»

منبع:

<https://www.dropsitenews.com/p/minab-school-lassacre-iran-war-children-families>